

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۳۶۱

مرکز لایحه‌ها و جرایم ۱۳۵۱
در این کتاب یک نسخه از این سند موجود است

بازدید شد
۱۳۸۱

موزه مجلس نپوشتم و در اول انجم
شغل مطبعه این کتاب را در مطبعه
کتابخانه مجلس مطبعه نمودند
مؤلف: میرزا کاظم پیرزاد استشار الدوله
موضوع: ...
شماره ثبت: ۱۲۵۱

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۸۶۹۷ - ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: ۱ - رساله فی کلامه ۲ - فتی اللہ فی (مجموعه)
مؤلف: میرزا کاظم پیرزاد استشار الدوله
موضوع: ...
شماره ثبت: ۱۲۵۱

کتابخانه
مجلس

مرکز لایحه جبهه صاحب ۱۳۵۱
در این کتاب یک نسخه از این کتاب

بازرسی شد
۱۳۸۱

موزه ملی بنفشه شکر الیوم
شغل مطبعه این کتاب
کتاب که بگویم الحی و الاضافه
شخصی است و به دست
مطبعان و در دسترس
در موزه ملی بنفشه شکر
به بردارم اما این کتاب

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۸۶۹۷ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ۱ - رساله کلمه ۲ - مفتی النعمانی (مجتبى)

مؤلف: میرزا کاظم پیرزى (امام شاهرودى)

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۹۰۱۳

۱۱۶۲۳

۱۳۵۱



رساله مؤسسه میراث

بسم الله الرحمن الرحيم

بنده کمترین یوسف خلف مرچیت پناه حاجی میرزا کاظم
تبریزی در سال هزار و دویست و هفتاد بموجب فرمان
مبارک اعلی حضرت و لیسنت بمایون شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطان بکار پردازی
حاجی ترخان که با صطلاح فرانسه کونسلی باشد مامور شدم
مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ هزار و
دویست

دویست و هفتاد و هشت حسب اجازه اولیای دولت علیه
بایران مراجعت کرده و زیارت خاکبای همایون پادشاهی شریف
اند و زکشم پس از هفتاد ماه توقف در طهران حسب الامر
حاجی ترخان معاودت کردم و بعد از ماه بغرم سیاحت از
حاجی ترخان بمسکو و از آنجا بطبریز رفتم و شش ماه در
طبریز و در جای وزیر مختار دولت علیه شاهرخ
ماندم پس از آن در تاریخ هزار و دویست و هشتاد و هجری
به کونسول رنالی قلیس سرافزاری حاصل کردم چهار سال تمام
در قلیس ماندم و در مدت اقامت خود در مملکت مزبوره که نظام
و اقتدار لشکر و آسایش و آبادی کشور را میدیدم همواره آرزو
میکردم چه میشد در مملکت ایران نیز این نظم و اقتدار و این
آسایش و آبادی حاصل میگردد

در اواخر سال هزار و دویست و شتادوسه بموجب فرمان
 پادشاهی غلام الملكه قباشر خفري پاریس هزار و ششم
 از راه اسلامبول و نهندستان عازم مقصد گردیده و قتی که داخل
 شهر پاریس شدم و افسوزیسیون یعنی بساط عمومی هزار و
 دویست و شصت و هفت سیجیه را مشاهده کردم و در مدت
 سه سال اقامت خود در پاریس چهار دفعه بغزم سیاحت
 بلندن رفتم در این مدت میدیدم که در فرانسه و انگلیس نظام
 لشکر و آبادی کشور و ثروت انانی و کثرت هنر و معارف
 و آسایش و آزادی عامه صد انقدر است که در مملکت
 سابق الذکر دیده بودم و اگر اغراق ننهارند توانم گفت
 که آنچه در مملکت سابق الذکر مشاهده کرده بودم نمونه بوده
 است از آنکه بعد در فرانکستان میدیدم اگر چه سبب

این نظم

این نظم و این ترقیات و این آسایش و آبادی را از
 عدل میدنستم بسبب اینکه این سلطنت و این ثروت
 و این آبادی و این عمارت بغیر عدالت میسر نشود چنانکه
 در اثر آمده لا سلطان الا بالعدل و لا مال الا بالحق و لا
 عماره الا بالعدل و هر چند برو بصیقین میدنستم
 که این عمارت از عدالت است و این ثروت و رحمت
 از حسن سیاست لیکن پیش خود خیال کرده و بخود میگفتم با اینکه
 بنیان دین اسلام مبنی بر عدل و انصافست و با اینکه در
 چندین جای قرآن مجید خدا تعالی عدل را ستوده و
 سلاطین و حکام اسلام نیز میجو قوت منکر عدل نبوده اند پس
 چرا ما چنین عجب مانده و چرا اینطور از عالم ترقی خود را دور تر
 داشته ایم

چون روزی در این فکر شدم از شدت تفکر خوام ربود
پنداشتم ثالث غنی از سمت مغرب ما پیرین و آسمان
بسوی مالک اسلام متوجه شده با وز بلند میگفت ای
سالکان پسر شریعت سید نام وای پیشوایان با غیرت
اَبْلِ سَلامِ اَبْلِ اَنتَمِ قُرْآنِ لَنَصْرَحَ وَ لَنَسْلُطَنَّ اَبْرَأَنَّتُمْ
مِنَ الثَّرْوَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ چرا اینطور غافل و معطل نشسته اید
و چرا از حالت ترقی سایر ملل اندیشه میکنید بمسایه شما چنان
که مستانات را داخل دایره مدنیت کرده و هنوز شما منکر
ترقیات فرنگستان هستید در کوچکترین بلدنای
جلاور شما میرضخانه و معلم خانهای منظم برای ذکور و اناث
بناکرده اند و هنوز در معظمترین شهر شما یک میرضخانه و یک
معلمخانه نیست کوچه های دلت بهجوار شما تنگ و تنگ
نیز

و تلخیص یافته ولی در شهرهای بزرگ شما بسبب تنگی و
انحواج و کثافت و سوراخهای پنبایت که در کوچه ها
عبور نامقدور گردیده در بهجاری شما راه آهن میازند
و شما هنوز براه عراده نه پرداخته اید در بهسایکی شما جمیع
کارها و امورات مالی در محکمانی منتظر از روی قانون
بر وفق حقانیت فیصل میابد در دیوانخانهای شما
هنوز یک کتاب قانون نیست که حکام عرف تکلیف خود را
از روی آن بدانند در بهسایکی شما هر کس بدی خود را پی محصل
آورده بدیوان میدهد و در ملک شما حکومت را مجبور به
کماشتن تحصیل داران میکنند فلان و فلان
این غفلت و این بی شمائی مالش برای شما و اخلاف
شما موجب خسارت و ندامت عظیم خواهد گشت و در روز

جزا در حضور خداوند مسئول و شرمزده خواهید شد از خوب
غفلت پیدار بشوید و بر خود و اخلاف خود ترقیم کرده بمعا
و ارشاد اولیای دولت و اتفاق و اتحاد علمای دین راه
ترقی خود را بیابید

چون ثقف غلبی از ایراد این مقالات فارغ گشت بنده از
خواب پیدار شدم در حالتی که بدغم از صولت تقریرات
ثقف بشدت تمام میل زید پیس از آنکه آرام حاصل
شد غم این را کردم بایکی از دوستان که از تواریخ
و احادیث اسلام اطلاع کامل داشت ملاقات کرده
سراپنی را بفهمم که چرا سایر ملل بچنان ترقیات عظیمه
رسیده اند و ما در چنین حالت کسالت و پی نظمی باقی
مانده ایم بآن دوست رسیده این مطلب را با هم بیان آورد
تبر انهن

سراپنی را پرسیدم جواب چنین داد که بنیان اصول
نظم فنکستان یک کلمه است و هر کوزه ترقیات و خوبیا
در آنجا دیده میشود پنجه همان یک کلمه است

گفت ابل مملکت شما از اصل مطلب دور افتاده اند پرسیدم
چگونه دوست من جواب داد که بعضی از شما نظم و ترقی
فنکستان را از فروعات غیر برقرار میدانید و برخی
از علوم و صنایع تصور مینمایند مانند تلغراف و کشتیا
و عراذه های بخار و آلات حربیه که اینها نتایج است
نه مقدمات و فقط بنظریات ساده قصر نظر میکنید
و از عملیات عمده صرف مینمایند و اگر میخواهید در ایران سباب
ترقی و مدنیّت راه بیندازید در بد و کار را از تعیین کلمه

واحد عقلت نمایند و هرگاه کسی از دشمنان اسلام محض شد
 وطن تالیفی در این مواد مینویسد از تاریخ و صنایع و فرنگستان
 تعریف میکند و از بنیان و اصول عمل اداره آنها اشاره
 نمی نماید این است که گردنای کار کز اران دول سلام پی ثمر
 و نوشته های مولفین بمنظیل مبروک و پی اثر مانده کفر چگونه
 یک کلمه بکری یک کلمه اینهمه قیامت میتواند حاصل شود آن یک
 کلمه صیبت معنی آنرا بمن بیان کنند گفت معنی یک کلمه را
 من میگویم و شما در رساله خود درج نمایند
 مقدمه در شرح یک کلمه
 آن دوست چنین گفت یک کلمه که جمیع انتظامات
 فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است
 که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که بامور و نیو تعلقی
 دارد

۱۰
 دارد در آن محرم و مستطوبست و دولت و امت معا کفایتی
 آنست چنانکه هیچ فردی از سکنه فرانسه یا انگلیس یا نهمه یا
 پروس مطلق التصرف نیست یعنی در هیچ کاری که متعلق بامور
 محاکمه و مراغه و سیاست و امثال آن باشد بهوای نفس خود
 عمل نمیتواند کرد شاه و کدا و رعیت و لشکری در بند آن میقدستند
 و احدی قدرت مخالفت بکتاب قانون ندارد باید بدانند که قانون
 را بلسان فرانسه (لووا) میگویند و شتم بر چند کتابست
 که هر یک از آنها را کدو مینامند و آن کدو ها در نزد امانی فرقه
 بمنزله کتاب شرعیت در نزد مسلمانان اما در میان این
 دو فرق زیاد هست
 فرق اول کدو به قبول دولت و ملت نوشته شده نه برای
 واحد

فرق دوم آنست که کود فرانسه همه قوانین معمول بهاراجامع است
و از اقوال غیر معموله و آرای ضعیفه و مختلف فیها عاری و متعین است
اما کتب فقهیه اسلام اقوال ضعیفه را نیز حاوی است و هر قوی
اختلاف کثیر دارد بخوکیه تمیز دادن صحیح از ضعیف دشوار است
اگر چه مجتهد و مفتی باشد مگر اعلم از علمای عظام بهتری بود که بفیاض
فرمان جلیل **وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمْعًا وَلَا
تَفَرَّقُوا**

علمای متفق شده قوانین شریعت را معین فرموده بنویسند
و همه هم کنند و ادلیای دولت و وکلای ملت نیز مهر
کرده در قرآن ضبط نموده و از روی آن نسخ متعدده طبع
کرده تمام حکام و صاحبان دیوان از اعلی و ادنی حتی که فیالک
شهر باشند بدانند که بنای عمل عامه مردم بر شریعت پیا شد و قادر
باشند

با اجرای حکم خلاف قانون شریعت نخواهند بود
فرق سیم آنست که کود فرانسه بزبان عامه نوشته شده است
معانی و مقاصدش به سبب سادگی می شود و شرح و حاشیه را
اجتناب ندارد معنی ابلاغ همین در قرآن مبین این است پس
کتاب قانون بدون اغلاق بزبان معمول این زمان که هر کس
از خواندن آن بهره مند شده تکلیف خود را بداند باید نوشته شود
فرق چهارم که عمده و اتم است آنست که کود
فقط مصالح دنیویه را شامل است چنانکه بحالت هر کس از
هر مذهب و ملت که باشد موافقت دارد و امور دینی را
کتاب مخصوص دیگر است اما در کتاب شرعی مسلمانان مصالح
دنیا با امور اخروی چون صلوة و صوم و حج مخلوط و مزوج است
فلذا برای سیاست عامه ضرر عظیم دارد چرا که ملل غیر مسلمه

از ساکنان ممالک اسلام بخواندن کتاب قانون شما رغبت نمیکند
 بسبب اینکه احکامیکه از قبیل صوم و صلوة و حج و خمس و زکوة
 و مهال اینهاست با مذهب ملل غیر مسلمه موافق نیست و پیچیده
 با احکام مزبوره عمل نخواهند کرد اما در سایر احکام که با امور دنیا
 تعلق دارد تکلیف رعایائی که از مذاهب مختلفه در تحت اقتدار
 دولت واحد هستند علی السویه است پس هرگاه مانند علمای
 متقدمین قوانین اسلام را کتبهای علیحدہ بنویسند مثلاً
 کتاب عبادات و معادله و کتاب سیاست و معاش را
 علیحدہ ضرری بر شرعیت نخواهد داشت و در حدیث شریف
 انتم اعلم بامر دنیا کم فرموده شده تنظیم امور دنیا را باعتبار
 مکلفان سفارش نموده
 فرق پنجم کد قوانین عرفیه و عادیه را نیز جامع است ولی

در قوانین

در نزد مسلمانان ستان بسیار که بعرف و عادات تعلق دارد
 در سینه ناست نه در کتاب و مادام که قوانین عرفیه در کتاب
 محد و نیست و قوع مظالم پیشتر با سم عرف و عادات است
 با وجودیکه اصول متحدۀ مسلمانان بر شرعیت پیغمبر اسلام موافق
 نیست زیرا که در اثر آمده

المعروف عرفاً کالمشروعاً

پس قید و تسجیل قوانین عرفیه نیز واجب است
 با بجمله هر وقت که ذات امپراطور یا پادشاه وضع قانونی را
 اراده نماید اگر بمالیات وخراج متعلق نباشد اول بدیوان
 سنا یعنی مشورت خائن اعظم ارسال می کنند بعد بدیوان
 وکلای ملت و آلا بکس یعنی اگر متعلق بخراج باشد اول
 بدیوان وکلای ملت میفرستند بعد بسنا و این قاعده

بایه کریمه

وَأَمْرُهُمْ يَشُورِي بَيْنَهُمْ

موافق است قضیه

انتخاب و تدقیق و مباحثه و کلای ملت بفرمان عالی

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

مطابقت تمام

دارد و حسن این ترتیب در عقول سلیقه محل انکار نمی تواند شد

چون انالی فرانسه و سایر دول متقدمه بوسیله

وکلای خود از حق و ناحق متنبه شده و گفتگو کنند هر یک کفنی را

که قبول نمایند فلور اختلاف و عدم مطابقت محال پیش

چونکه خود بر خود حکم کرده اند و ذات امپراطور و پادشاه

نیز امین باشد زیرا که از عند ارباب نفوذ و از قضا اهل

فساد باین طریق فارغ البال میشود و هر چه فرماید مخالفی را

لصاف نمکند و امرا و ارکان دولت نیز آسوده و فارغند

ببرید انکه

به سبب آنکه امور مصالحی را که در اکثر اموال موجب شکایتها

تواند شد بعد از آنکه بدیوان وکلای ملت اعلام و ارای عامه

را استحصل کردند دیگر بر دولت و امت چه غایله و یا بل خواهد

گذشته از قانون غالب امور دیوانی نیز در فرنگستان قبول

ملت و دولت اجری مییابد هر که این ثقاوتهای پنجگانه را

بخلوص خاطر و تأمل تمام بخواند لاجرم خواهد دانست که در فرنگستان

شخصه مطلق التقرّف نیست یعنی خود رای و خود سر در امور

انالی نمیتواند مدافله و حکم کند مگر موافق آنچه در قانون نوشته شده

خلاصه همه سر بسته اند بر شسته قانون و در این معنی در قرآن

کریم میفرماید

أَلَمْ يَكُنْ الْأَنْبِيَاءُ مِنْكُمْ مُنْذُ سِدْرٍ

چون در مملکتی که انسان سر بسته است و سدی نیست یعنی مثل
 شرکاتی نیست هر کس بقانون معین و خلیفه خود داند و بکار
 و شغل خود پردازد و لاحاله ستم نکند و ستم نه بیند زیرا هر
 چیزی که خارج از قانون است داند و ندانند و قانون حسب
 الاصول المذکوره در زیر کفالت دولت و امت است
 و بقای او عین بقای جان و مال جماعت است
 اکنون میتوانم گفت که یک کلمه سابق الذکر عبارت از
 قانون است ولی بشه طاکله مقاصد های چنگانه را
 موافق باشد همه عبارت و اضافه در این است عبارت
 و ثروت و راحت همه از عدالت بهمیزاید و وضعی بتعمیر
 علیه فرموده اند **العدل اسلام الحمران**
 سوال کردم که کودیا از چگونه مبادی اجتماع کرده شده است

و

جامع حق است یا باطل در جوابم گفت اگر چه کودیا جامع حق است
 و سر مشق چندین دول متمدنه معذامن نگفتم که کود فرانس یا سایر
 دول را برای خود مان استنساخ کرده معمول بدارید مراد من کتابت
 که جامع قوانین لازم و سهل العبارة و سریع الفهم و مقبول ملت باشد
 تدوین چنین کتابی باشد و طیکه در شرح تفاوت های چنگانه بیان کردم
 ممکن است خصوصاً در دیوانیکه اجزای آن از رجال دانش و فخر
 و ارباب حکمت و سیاست باشند جمله کتب معتبره اسلام را
 حاضر و جمله کود های دول متمدنه را جمع کنند و در مدت قلیل
 کتابی جامع نویسند چون کتابی چنین مقبول عقلای ملت نوشته
 شود و به دستخواه هایون شاه برسد و حفظ آن بنده مجلس
 مخصوص مشق سپرده شود لاحاله و خلیفه دولت و ملت طا
 بر قانون پیدا شد یک کلمه که من گفتم این است و تدوین چنین کتابی

بطریق مزبور یعنی بروجه مذکوره و شاوره در نزد اسلام نامسوق
نیت در کتب اخبار ثبت است که در او اهل اسلام اصحاب
پیغمبر ^ص قوین تجنید شکر و تدوین دیوانها را از قانون
فرس قدیم اقتباس کردند و عالمیاز معلوم است که شاه
عالم کیر از سلاطین هند بجمع علما و کبرا فتاوی مشهوره
و منقحه را بوجود آورد پس از آنکه دوست مزبور
شرح مسطور را از روی اطلاع کامل و بصیرت تمام به بنده
تقریر نمود ختم کلام باینطور کرد

حال اگر به شتمالات کودهای فرانسه و سایر دول متدینه عطف
نظر کنید خواهید دید که تداول افکار اعم و تجارب اتمام
عالم چگونه مصدق شیعت اسلام اتفاق افتاده خواهد
فهمید که آنچه قانون خوب در فرنگستان هست و ملایخا
بلافاصله

بواسطه عمل کردن بانها خود را با علی درجه ترقی رسانیده اند پیغمبر
شماره هزار و دویست و هشتاد و سال قبل ازین برای ملت اسلام
مبین و برقرار فرموده

پس از اتمام صحبت با دوست مزبور چندی اوقات خود را
به تحقیق اصول قوین فرانسه صرف کرده بعد از تدقیق و تحقیق
بنده آنها را بمصدق ^{لاسرطی} و ^{لا یامین} ^{لا فی کتاب} ^{مبین}
باقرآن مجید مطابق یافته ام زبانی شرح مبیین که بعد از تجربهای
هزار و دویست و هشتاد و سال پیوده نمکشته و زبانی جبل
مبین که پس از ترقی علوم و تقدم فنون فرسوده نه

بهتر است که پان تفصیل این نکته را
از ما قبلش فصل نموده و بجهت اطلاع وطن تاشان خود بآید
اصول قوین فرانسه پردازم

فصل در حقوق عامه فرانسه

اگر ما بجهت تفحص در اجزای کودمای فرانسه بکنیم اطباء پی نتها
و کار پروده و حاصل است زیرا که همه قوانین و تئویه برای
زمان و مکان و حالیت و فروع آن غیر برقرار است یعنی
فروع آنها قابل تغییر است

ولی اجمالاً عرض میکنم که روح داعی کودمای مزبوره و جان
جمله قوانین فرانسه مشتمل بر نوزده فقره است چنانکه در
ابتدا که در جواب شده در فقره اول از نظامنامه حکومت
که کونستیتیون نام دارد عبارت می‌سپور شده که ترجمه اش
این است

کونستیتیشن

این کونستیتیون شناخت و تصدیق و تکفل کردن آن
اصول کپره را که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه علان
نمود

شده بود آن اصولی که اساس حقوق عامه فرانسه است

بنده آن اصول کپره و اساسیه را تفحص کردم بروجه اشارت
سابقه و ارقام آیه در نوزده فقره مندرج یا قسم پس ترجمه آن
فقرات را بعبارت فارسی در این رساله ثبت نمودم

اصول کپره اساسیه فرانسه اینها است

- ۱ مساوات در محاکمات در اجرای قانون
- ۲ منصب و تبه دولت برای هیچ کس ممنوع نیست اگر اهل باشد
- ۳ حریت شخصیه یعنی هر کس ضرراً زاده است کپره اجمالاً لغزش نیست
مگر حقوقی که در کود مذکور است

۴ امنیت تامه بر نفس و عرض و مال مردم

۵ مدافعه ظلم هر کس راجع است

۷ حریت مطایع یعنی هر کس آزاد است در بخارش و طبع
خیال خود بشرط آنکه مخالف و مضر احکام کو د نباشد اگر مخالف
و مضر باشد منع و ازاله ضرر و صحت

۸ حریت عقد جماع یعنی جماعت خرد و مختار است در اجتماع
اگر مذاکرات ایشان به کو د مخالف و مضر نباشد

۹ اختیار و قبول عامه هاس منه تدایر حکومت است
۹ حریت سیاست یعنی دیوان قانون گذار که در مقابل دیوان
دولت است

۱۰ تعیین مالیات و باج بر حسب ثروت بلا امتیاز

۱۱ تحریر اصول و خل و خرج دولت

۱۲ برنامور و حاکم در تفرش سلسله

۱۳ قدرت تشریع و قدرت تنفیذ بالفعل منقسم باید بشود و در

بدو امتیاز

بدو احد نباشد یعنی مجلس وضع قانون جدا و مجلس اجرای قانون
جدا باشد و بهم مخلوط نباشد

۱۴ عدم عزل عضوا از محکما

۱۵ حضور شورای مادرین تحقیق جنایات

۱۶ تشییر مفاد و ضات سیاستیه و حوادث جنایه در رد

نامه رسمیه یعنی بر منصب و رتبه و شغل هر کس دادند و هر قسم

تنه و سیاست در حق مجرمین روا هستند و هر گونه

تقریرات در مجلس مبعوثان ملت ایراد کردند در رد و

ناجیات رسمیه آنروزی حقیقت و قایع اعلان و انتشار یابد

۱۷ عدم شکنجه و تعذیب

۱۸ حریت صنایع و کسب

۱۹ بنای مکتب خانها برای اطفال فقرا

تشریح
تقریرات

اکنون میخواهم بعضی ملاحظات خود را بر اساس کلامی قرآنی
معروض خدمت هموطنان خود بدارم

فقره اول که عبارتست از مساوات — در محاکمات
و مراعات در اجرای قانون یعنی اجرا شدن احکامیکه
در قانون نوشته شده در حق اعلی و ادنی وضع و شریف
قوی و ضعیف بطریق مساوات باشد و هیچگونه امتیاز
نداشته باشد اگر چه مدعی و مدعی علیه ذات امیرا طور باشد
حکم دیگران بر او نافذ است

ملاحظه باید کرد این قضیه را که بر اقامت و عدل و نصرت
چه قدر تألیف دارد و در دین مقدس اسلام اساس
همین است

طلب قضای عکاشه و ابوسعید خدری از حضرت رسالت

پناه

پناه صلی الله علیه و آله و مرافعه جناب ولایت تاب علی
علیه السلام با خصم خود در نزد شریح قاضی ثبت کتب احادیث
است و در کتب تواریخ آمده که ابویوسف قاضی خلیفه
عصر ثارون الرشید را بجهت ادعای یهودی بمحکمه شرع
برده و مرافعه کرد و خدا تعالی در قرآن مجید در سوره نسا
امر باین معنی نموده میفرماید **وَإِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ فَكُنْ لَهُمْ بِالْعَدْلِ**
یعنی زمانیکه حکم کنید میان مردمان حکم کنید
بمساوات زیرا که عدل در لسان عرب بمعنی تنویر است
چنانکه اعتدل المیزان گویند در سوره نحل ایضا فرموده
إِنَّ لِلَّهِ يَاسِرَ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءَ ذِي الْقُرْبَىٰ
وَبِهِمْ عَرَجَ الْخِشْيَاءِ وَالنَّكَرِ و ایضا در سوره مائده امر
میفرماید **وَإِجْلَسْ لَهُمْ بِالْقِسْطِ**

یعنی اگر حکم کنی تو پس حکم کن میان ایشان بعدل و مساوات
ایضا در سوره مزوره میفرماید

فَلَا تُخْسِرُوا النَّاسَ وَآخِثُونِ

یعنی ای حکم کنندگان متبسرید از مردمان در اجرای احکام
حق و تبسرید از من که خداوند هستم و باز در سوره انفام
میفرماید

وَإِذَا ظَلَمْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ

یعنی زمانیکه حکم کنید پس طریق عدل و مساوات را مری
و ارید اگر چه محکوم علیه خویش نزدیک شما باشد و باز در
سوره ص خطاب بحضرت اهل بیت میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ

و ترجمه آنست که

یعنی بدستیکه ای داد و کردار اندم ترا خلیفه در روی زمین
پس حکم کن میان مردمان براساسی و مساوات محقق در شرایع
الاسلام در کتاب صفحه

بِحُجُبِ الشُّبُهَةِ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ

راه حقانیت و انصاف بگوئیم که در کدام یک از محکمت عدالت
مملکت اسلام موافق احکام مزوره قرار میگیرد و کدام یک از احکام خود در دست خود که قانون
هست که از روی آن بر عایا که امانت میترند خداوند است و قرار میگیرد
به رزی شعوری بدون دلیل معلوم است که ظلم میسر
و محزب مملکت و سبب غضب خدا و موجب انواع
ذلتها است حکام حالیه اسلام و مقصود بر آنکه بالفرض
شرب یا خلاف دیگر کرده بمعرض عتاب می آورند در آن
بین اگر حاکم بسببهای دیگر بتغییر است امر بکشتن یا قطع
ید او نمینماید و اگر تغیر خارجی ندارد حکم میکند او را بچوبی بنده

در این بین رقعہ بدست حاکم میدهند اندازه چوب خوردن
مقتصر موقوف بمطلب آن رقعہ است اگر متطول است آن
قدر چوب باید بخورد تا رقعہ تمام بشود اگر مختصر است کمتر
چوب خواهد خورد

اغلب اوقات اندازه چوب خوردن مقتصر موقوف به تشفی
قلب حاکم است اگر قسری القلب است مقتصر در زیر چوب میبرد
والا ناخضایش میریزد یک محکمہ ثانی حدت مملکت
اسلام موافق احکام مزبوره رفتار میشود و کدام یک از احکام
عرف را در دست خود کتاب قانون هست که از روی آن
بارهایا که امانت محترمه خداوند است رفتار کند

هر عقل و هر قانون و هر انصاف تصدیق میکند که تنبیه هر کونه

علا

جرائم قبل از وقت باید معین شده باشد که حکام را از آن اندازه
نه قدرت زیاد تر باشد نه کمتر با اینکه در شرع مقدس پیغمبر
افرا زبان در حد و نهایت تاکید شده معذرتی که صلا
حل عثمانیت این مسند است و تادیب بندگان خدا قبول
بمیل حکام شده مثلاً چند نفر مقتصر که در جرم آنها همه یک
قرار باشد بعضی را حاکم میکشد بعضی را سیاست میکند
برخی را چوب میزند بعضی را خلعت میدهد در همین فقره آن
تأمل بشود معلوم میگردد چه قدر ظلم فاحش و فاجع از طریق
عقل و انصاف است و همچون مملکت ممکن نیست از
خرابی و بلا و غضب استیلائی بپاکانه ایمن باشد از حضرت
و قباحات آن اگر کتابها شرح داده شود کافی نخواهد بود
فقره ثانیة از فقرات نوزده گانه کونستی سیون

فرازه عبارت از تیز فضل است یعنی نائل شدن
 بمنصب و رتبه دولت از روی فضل و علم مقصود افضل
 و علم نه این است که یک نفر مرتب یا یک نفر حاکم در علوم
 انشا و ادبیات ماهر و فاضل باشد بلکه مقصود این است
 که یک نفر سردار در بدو طفولیت علوم متعلقه به نظام و کثرت
 کشتی را تحصیل کرده و در مدرسه نظامیه عمل آفریننده بیند
 و بعد داخل خدمت عسکریه شده مراتب ابتدای طایفه
 در وقت و موقع خود بر تبه سرداری یا سپه سالاری برسد
 همچنین یک نفر حاکم باید از بدو در مس اداره و علم و حقوق
 را تحصیل کند و از کف فدائی بتدریج ترقی کرده به
 فرمان فرمایی برسد و طرز سلوک و رفتار خود را با
 زیر دستان خود بداند و با آنها از روی نصیحت و عدالت
 رفتار کند

رفتار کند در این باب نیز خدای مهربان ما را ارشاد و هدایت
 محروم نفرموده چنانکه در سوره حجرات میفرماید

إِنَّ أَوْلَىٰكُمْ عِندَ اللَّهِ اتِّقَاتُكُمْ

یعنی عزیز و مکرم ترین شما نزد خدا پرستگار تر شما است
 و باز در سوره هود میفرماید

وَبُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ

یعنی به هر خدای هر صاحب فضل را جزای فضل و باز
 در سوره آل عمران میفرماید

لَا تُضِيعْ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ

یعنی فراموش نکردنم عمل عاملی را از شما و باز در سوره نهم

میفرماید لِيَجْزِيَ الَّذِينَ سَاءَ مَا عَمِلُوا وَتَجْزِيَ الَّذِينَ كَانُوا

يَا الْحَسَنَى
 یعنی سزا دهد آنان را که بد کردند

واحد بر قدرت نیست سید و شست کسی بزند یا دشنام
و خش بد صورت این سئله متعدد و کثیر است من جمله
احد بر ادرون خانه کسی حق دخول و تجسس نیست و هیچ
کس را بکناه دیگری عقوبت نمیتوان کرد و کسی را با ظن مجرم
نیتوان گرفت و حبس نمود و احد بر بدون حکم قانون جرمیه
و تینه و سیاست نمیتوان کرد این نیز کانه قانون اسلام است
چنانکه خداوند در سوره حجرات میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن
مُصِيبُوا قَوْلًا مِن بَيْنِهِمَا لِيُحْبِبُوا عَلَىٰ مَآفِكُمْ
لَا يَدْرِي

یعنی ای آنکه ایمان آورده اید اگر فاسقی بشما خبری
پیاورد پس آن شخص را در صدق و کذب آن بکنید بجهت آنکه
بهادران

مباد از راه عدم علم و نادانی بحقیقت کار در حق قومی فعل
مکروهی برسانید پس آنچه کرده باشید پشیمان و نادم شوید
ایضا در همان سوره مائوراست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا أَكْثَرَ مِنَ الزِّنِّ إِن بَعْضَ
الزِّنِّ أَثَمٌ وَلَا جُنُسُوا

یعنی ای آنکه ایمان صاحب ایمان هستید اجتناب کنید از
کمان بد در حق مردم بدستیکه بعضی کمان بدکناه است و تجسس
کنید چیزی که بر شما محقق باشد باز در سوره نور میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا

یعنی ای آنکه ایمان آورده اید داخل شوید بخانه
غیر تا وقتی که نسبت حاصل شود باز در آیه دیگر بعد

ازین میفرماید

فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْخَذَ
لَكُمْ وَأَنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ
پس اگر کسی را در خانه نیابد داخل نشوید تا وقتی که صاحب
خانه اذن شما بدد بر گاه شما بگویند که باز گردید پس پی
توقف باز گردید و اصرار در ملاقات نکنید که آن باز
گردیدن برای شما پاکیزه تر است ایضا در سوره بقره
میفرماید
وَلَبَسَ الْبِزْيَانَ ثَابُوهَ الْبُيُوتِ مِنْ ظُهُورِهَا
یعنی نیکوئی نیست در آنکه در آیند بخانهها از بامها

فقره چهارم امنیت جان و عرض و مال است این نیز

(ازین میفرماید)

از اصول اسلام است چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید میفرماید
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ وَفَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا
قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی اگر کسی بکشد کسی را پی آنکه نفسی رگشته باشد
و یا فتادی کرده باشد مانند وزی و زنا پنجهان است
که همه مردمان رگشته است ایضا در سورتین انعام
و بنی اسرائیل فرموده

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
یعنی مکشد نفسی را که حرام کرد خدای کشتن او را
مگر بحق ایضا در سوره بنی اسرائیل میفرماید

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا
یعنی مقرر کردیم مر وارث مقبول را تسلط و قوت قصه

و باز در سوره بقره میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي
الْفُلْكِ

یعنی ای مؤمنان واجب شد بر شما قصاص نمودن در کشتن
قایقان باز در همان سوره میفرماید

وَكُلُّكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَلُوفٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي

یعنی زندگی و بقا برای شما در قصاص است حیوان

عقول ایضا در سوره نساء آیه ۳۳ و در سوره قرقان

آیه ۶۸ در همین معنی و اما در اینت عرض و ناموس در

سوره نور میفرماید

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

مِائَةَ جَلْدٍ

مِائَةَ جَلْدٍ

یعنی مجرد و زن زنا کار برنید صد تا زانیه ایضا در سوره ۲۴

آیه ۴ و در سوره فرقان

وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا تَزْنُوا

بعلاوه آیات مذکوره حکم بر جرم در زنا می محصنه از احکام استوار

در اینت عرض و ناموس است

اما اینت مال خدای تعالی در سوره مائده میفرماید

الْيَاكُفُّونَ وَالشَّارِكُونَ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمْ

یعنی به برید دستهای و در خواست مرد باشد خواه زن

این آیات با بهره در اینت جان و عرض و مال قانونین

و حکم است پس معلوم شد که این قانون از اصول قنین

نوزده گانه فرانسه نیز مطابق است با احکام خدای و

قانون اسلام آنها این قوانین شریفه را رعایت کرده اند

در مدت چهل سال سی کرو نفوس فرانسه به شهادت در رسیدند
 اما در مملکت ما از چندین سالها باین طرف نفوس ایران را
 شنیده ایم که زیاده بر میجده کرده و بر آورد کرده باشند
 فقره پنجم از فقرات نوزده کانه کوه مدافعه ظلم هر کس را
 واجبست هر که به نظر بصیرت بنگرد اغلب خوبها و آسایش
 و آبادی و امنیت فرنگستان از وجود این قانون است
 و چون امر بهور ملت اصلی عدل و انصاف است این است
 که خدا تعالی در چندین محل قرآن مجید امر و ترغیب بآن فرماید
 من اجل در سوره آل عمران میفرماید
 وَلَكُونْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
 وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
 یعنی باید بعضی از شما باشد که آنها دعوت کنند مرد را بکار
 نیک و دوری

نیک و دوری و ترغیب نمایند با مویر پسندیده و منع نمایند از امور
 ناشایسته که باعث خرابی مملکت و عدم امنیت است
 و آنها نیکه ایکار را میکنند ایشانرا رستگاران ایضا
 در سوره هود میفرماید
 لَا تَزْكُوا اِلَى الَّذِينَ يَزْكُوا
 یعنی میل نکنید بسوی آنان که ستم کردند ایضا در سوره آل
 عمران آیه ۷۱ میفرماید
 كُنْمْ خَيْرًا مِّنْهُ اُخْرِجْتُمْ لِلنَّاسِ
 و در سوره توبه آیه ۲۲ و آیه ۳ و ۱۳ و در سوره حج آیه
 ۴۲ و در سوره نحل آیه ۹۲ و در سوره لقمان آیه ۱۶
 در بعضی آیات کیده و حکام صریحه است
 از تاج حسنه این قانون اختیار و آزادی زبان و قلم

شایع شده هر کس از اعلی و ادنی هر چیزیکه در خیر و صلاح و رفاه
 مملکت و ملت بخیاالش برسد با کمال آزادی بنویسد
 و منتشر میکند اگر خیال و لغتورات او مقبول امت باشد
 تحقین و در صورت عکس منع و تفتیح خواهند کرد پس این
 قانون شریف نیز طبق قانون ایرانست و اسلام است درین
 باب شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایت الاحکام گفته است
الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فرضان من
فرائض الاسلام وهما فرضان عن الاعیان
لا یسغ احدًا نزلهما او الخلال بهما والامر بالمعروف
والنهي عن المنکر مجبان بالفلب واللسان والبدن
اذا تمکرت المتکلفین ذلك الخ
 حقره ششم آزادی مطبوعه ناست بعضی از احکام
 نیز نفی

این آزادی داخل حکم علوم و معارف است اگر آن چیز چاپ
 شده متعلق بعلم و معارف باشد پس در شرف آنها آیات
 و احادیث بسیار است که بعضی از آنها را خواهیم نوشت
 و برخی از احکام آزادی منبرور داخل امر معروف و نهی از منکر
 اگر چیز چاپ شده متعلق بر اینها باشد پاره از احکام آن بحق
 مدافعه مظالم راجع است با کجمله مطبوعات از قبیل کتب
 و رساله و روزنامه هر چه باشد لاجرم مجتنب پیکلی از احکام
 منبروره راجع میشود پس آن راجع البته حکم مرجعش را دارد
 و اگر مطلب چاپ شده ضرری بدین یا با خلاق عامه و یا
 مخالفت با احکام (کود) دارد از آله آن ضرر و صیبت
 و در حدیث شریف الضمر مرئال وارد است و
 این حدیث در نزد کافه اسلام اصیل از اصول فقه است

باید دانست که حریت مطالع در ممالک متحدہ آمریکا و انگلیس و
فرانسه و سوئیس و بلژیک و یونان بر تہ کمال است
و امروز در شہر پاریس صد چاپ خانہ و ششصد کتابفروشی

ہست

فقرہ ہفتم آزادی جماعت است ہر فرقہ و ہر جماعت ہر وقت
ارادہ کنند در مجمعی مخصوص جمع شدہ در مسئلہ از
مسائل علوم یا سیاست یا افعال حکومت یا در امر معاش
خود بدون موانع گفتگو و مباحثہ میکنند و ہر صنفی از
اصناف انسانی را از قبیل اصل زادکان و ارباب
صنعت و اہل لشکر و زارعین مجمعی مخصوص ہست
و ہمہ مجمعا اگرچہ در افکار طرق مختلفہ دار و دلی در دوام
و ترقی دولت ہمہ واحد متوجہ است و عقد جماعات

در جمعی

دلی بمقصد واحد و در زمان پیغمبر ^ص مختار و آزاد بود چنانکہ اصحاب
کرام ہر روز در مسجد نبوی ^ص فرقہ فرقہ جماعت گردیدی
و از آنحضرت چندین سائل خفیہ استفسار و استیضاح نمودیدی
حضرت پیغمبر ^ص بغير صعود فرمودہ و در مجمع عام بجل مشکلات
و ایضاح سائل مبادرت فرمودیدی و قتیکہ آن حضرت
اسامہ را بہرداری شکر لصب فرمودہ و بہا و مامور کرد
جماعتی از اصحاب پیغمبر ^ص اعتراض از جوانی اسامہ میان
آوردند و در اہلیت وی شہرہ نمودند با اینکه اسامہ با
شکر از مدینہ بیرون رفتہ بود معہدا او را در راہ نکاہ داشتند
تا آنکہ پیغمبر ^ص از خانہ سعادت پیرون آمدہ و بہ بصر صعود
فرمودند اہلیت اسامہ را با آثار اثبات و اصحاب با تابع
وساکت کردند با وجودیکہ تن مبارکش خستہ و ضعیف ^ف ہست

انظار بخش فاطر فرمود

فقرة هشتم اختیار و قبول ملت اساس همه تدابير حکومت
و این کلمه از جوامع اکلم است و در نزد صاحبان عقول مرتبه
صحتش را حاجت تعریف نیست و در نقل و شرع اسلام

نیز چنین است و آیه کریمه در آل عمران

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا الْفُلْبُكُ لَقَضَّوْا مِنْ حَوْلِكَ

یعنی اگر بودی تودرت خوی و سخت کوی برآینه پرکنده
شدندی اصحاب تو از گرداگرد تو آیه شریفه

وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

در این امر باب عظیم است و این باب از مقاصد است

است

فقرة نهم از اصول نوزده گانه (کود) فرانسه حق انتخاب

و کلام است

و کلام است مرا با لیرا در مقابل دیوان دولت و باین سبب

ایا لیرا در بحث و دقیق افعال حکومت مدافعه عظیم است

و و کلامی مزبوره که با اصطلاح فرانسه در پیست میگویند با شروط

معلومه و معینه در کتاب قانون از جانب امانی منتخب

و در مجلس کور لژ ریاست یعنی مجلس قانون گذار

مجمع میشوند و این قاعده در شیوع مطهره اسلامیات

مشورت راجع است و مشورت از قوانین عظم اسلام است

چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید بر رسول خود امر فرماید در

سوره آل عمران

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

یعنی مشاورت کن در کارها با اصحاب خود و جناب پیغمبر

با اکابر مهاجر و انصار در باب اذان برای اخبار نماز

جماعت شوری فرمودند ایضا آن حضرت در جنگ احد با
اینکه رای مبارکشان متحقق شدن در مدینه بود اما چون
رای جماعت و اصحاب بایل بخروج از مدینه شد پیغمبر خدا
بعد از شورای رای جماعت را برای مبارک خود ترجیح
دادند ایضا حدیث صحیح وارد است و قتی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از مدینه بقصد حج و عمره بکثره تشریف
میرفند و یکی از منازل با اصحاب خود مشورت منعقد
فرمودند و نیز آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مروست بدیخت نشود بنده که بمشورت در امری شروع
نماید و کلام مخبر پان حضرت ولایت علی علیه السلام
لا ضوابط مع نزل المشور
مؤید این قول است و همچنین در اثر مشور

المشاورة

المشاورة اصل فی الدین و سنته الله فی الکتاب
وهی حق علی عامة الخلیفة من الرسول الى اهل الخلق
یعنی مشورت اصلی است از اصول دین و سنت خداوند است
بر عالمیان و آن حتی است بر عامة خلق الله از رسول صلی الله
علیه و آله گرفته تا ادنی خلق خلاصه جناب رسول مجتبی
بجست وضع سنت مشورت در میان امت در هر کار با
اصحاب خود مشور میفرمود

فقرة دهم تعیین بالیات و باج است بر حسب ثروت
بلا اعیان و این امر نه بفرمان مجرد امپراطوری است و نه
بامیزان احتیاج بیست دولت بلکه از روی مداخلت و
سالیانه بر کسست و تعیین این کار با رضا و قبول دیوان
و کلا است که در حقیقت قبول عامه است فلذا بدیهی

که امانی تحمل ادای آن شده است و در هر وعده معینه بپای خود
بدون محصل عجل معین برده میدهد

زهی عدلت که هر کسی از روی یقین قرض خود داند و بصرفای
دل دهد و این امر از روی سواست نه از روی ایتماز
باین معنی که هر کس از اعلی و ادنی مقدار معین انضافش
یا فاشش باید بدولت بدهد و احدی مستثنائیت دین
قرار شرعیت سلامیه مطابقت کلیه دارد چنانکه در قرآن
مجید و احادیث شریفه مقدار و زمان زکوة و صدقات
معین و معلوم است و فردی از این تکلیف معاف و مستثنی
نیست

و باید دانست که قاعده ایشان در این خصوص بر این است
که اول کمیت و قدرت و استطاعت مالی را مشخص

و بهر سالنامه

و بهر سالنامه آن را معین کرده و بعد بمقام مطالبه واخذ بر
میآیند و این قاعده بعین مطابق شرع اسلام است زیرا که
قرآن و احادیث ایمان را بقرآن تکلیف کرده و عملاً
پس از ایمان چنانکه تکلیف اول بوجوبیت زکوة و صدقة
ایمان آورده است آنرا که ایمان ندارند زکوة شان عدالت
مقبول نیست

فقره یازدهم تحریر اصول فعل و خرج دولت و شرانست
به امانی را قدر معینی لازم است و این قدر معین را در مقابل
خرج دولت مقیاس و میزان است ضرر اگر مخارج یکدیگر
محرور و معلوم نباشد تعیین بالیات بروجه عدلت میرنشیند
و مقدار احتیاج اداره یا چون اداره لشکر و اداره داخله و

و اداره خارجه و غيره بدین طریق معلوم میشود یعنی قبل از وقت
 مشخص میکنند که برای وزارت جنگ فلان مقدار و برای
 وزارت داخله فلان مقدار و برای وزارت خارجه فلان
 مقدار مخارج خواهد شد و با این طرز خلاصی از اسراف
 در خرج دولت و رفع تقدی نسبت بر عایا آسان میگردد
 و از آن طرف هم چون ایلی میداند که مخارج لازمه دولت
 فلان مقدار است در ادای آن تعلل نمی ورزند پس
 این قاعده نیز در شریعت مطهره اسلامیّه بباب تبلیغ و

تقیم مطابق است حدیث

فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ

یعنی شما که در این مجلس حاضرید تبلیغ کنید غائبانرا
 در این باب برهان واضح است و حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله در اکثر خطبها در پی هر جمله بل بلغت فرمودی
 اگر مستمعان نغم گفتندی و خواهش توضیح و تکرار ننمودندی
 حضرت بجله آخر گذاشتندی

باید دانست حسن سیاست است که بر اخلاق حسنه
 مؤسس باشد این کلام ارسطاطالیست و بقول و نقل
 مطابق

پس واجب است که تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه
 و ایالیش سبب نباشد بلکه به تہذیب و ترمیم اخلاق آنها
 اسباب غمّه شود

بنابر این اکثر تدابیر سیاسیّه فنکستان در تہذیب
 و تحسین اخلاق ایالی مدخلیت عظیم دارد و قصّه تقیین
 مالیات و تحجیر فرج که شرح داده شد از این تدابیر است

امروز در ممالک اسلام چون محصلان مالیات بر اموال کثرت
 شوند و مالی که از خارج دولت خبرند از بدین پندارند
 که بدی آنها هوا و هوس حکمداران صرف میشود لهذا اکثر
 آنها برای تخلیص کرپان از تکالیف دولت بخیال پیدا کردن
 راههای حیل و خدعه و دروغ و حبس مال و کتم نزول
 خودی افشاد و بدین همه اخلاق صادقانه اسلامی آنها تغییر
 پذیرد و از آن طرف نیز محصلان مالیات راههای حیل
 و دروغ آنها را کشف کنند و آنها را بجلوس بزد و چوب
 زنند لاجرم آنها را خوف و مسکنت و متک ناموس
 و فرار عارض گردد و خلاق شجاعت و بسالت و عظمت
 آنها مرده شود

در راه اصلاح

در دولت انگلستان سابقا برای تعیین مالیات بنبست بود
 مالی قاعده نقص گذشته بودند امروز آن قاعده را ترک
 کرده و بقول خود هر کس عتقاد میکند یعنی از مداخله اینکه
 صلاح دولت و رعیت است و موافق قانون در
 بدو کار معین کرده اند از خود شخص میپرسند و او هر چه
 بگوید باور مینمایند و مالیات را از روی مداخله او از قرار
 گفته خودش اخذ میکنند

ملاحظه باید کرد که با مالی بجه درجه عتقاد کرده اند و بجهت بدین
 اعتماد چه قدر اخلاق آنها را با صلاح آورده و بصدق و
 راستی معتاد شده اند و از وقتی که این تدبیر را بکار
 برده اند مالیات دولت روز بروز زیاد شده و به تدریج
 دیده اند که سابقا اگر از صد نفره نفر بدی خود را ناراست

کشی امروز پنج نفر هم نمی رسد

فقره دوازدهم از فقرات نوزده گانه هر وزیر و امیر و
حاکم در مأموریت خود مسئول بودن است سبب مسئول
بودن این است که هر مأمور مکلف است بمطابقت
احکام قانون چون سایر مکلفان
و این قاعده نیز از شریعت اسلام است زیرا که در
قرآن عظیم هر تکلیفی بصیغه جمع آمده **أَطِيعُوا أَوْلِيَاءَ**
أَمْرُوهُ و خطاب عام کرده حتی ذات پیغمبر صلی الله
علیه و آله را از تکلیف استثنای نموده مسلمانان
که بر مکلف بودن اینها و اولیا معتقدند هیچ ماکم
و امیر را از تکلیف آزاد نمیتوانند شمرد

حدیث
صلی

کُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ
مؤید این قول است

فقره سیزدهم تفریق قدرت تشریع از قدرت تنفیذ
مقصود از این سخن آنست که وضع و تنظیم قوانین در
اختیار مجلس باشد و تنفیذ و اجرای آن در دست
مجلس دیگر چنانکه آن مجلس هیچ گونه پیم و امید ی
از این مجلس نداشته باشد تا که هر یک از دو مجلس دولتی
خود را با استقلال و آزادی تمام حفظ نمایند کرد اگر
در فواید و محنات تفریق دو اختیار مذکور صدمه بکتاب
نوشته شود باز هر یک فواید آنرا شرح نمیتوان داد
الان هر کوز ترقی و قدرت و قوت و ثروت و عمرت

و تجارت در دول فرنگستان دیده میشود از تاج
جدائی و اختیار است و هر قسم بی نظمی و بی پولی
و عدم قدرت و نکث در صنایع و تجارت و زرع
در شرق زمین مشاهده میشود از اختلاط و امتزاج
و اختیار است عقلای روی زمین از روی تحقیق
و تجربه کشف اند و در دولتی که دو اختیار مخلوط بهم استعمال
بشود ممکن نیست که باعث ضعف و فراپس و بلکه
بالمال سبب انقراض اند و دولت نکرد

با جمله این قانون مستحبه فرنگستان نیز از قوانین
قدیمه اسلامی است چنانکه در ایام پیشین محمد و صفی
در وظیفه خود و والیان و محاسبان در وظیفه اجرا
و تنفیذ مستقل بودند اگر چه تنظیم قانون و تنفیذ

در قلم

و حقیقت بمرجع واحد یعنی بوحدت امامت مربوط است
ولی در ترتیب تقریق و جباست چنانکه شیخ علی کرکی
در شرح شرایع الاسلام در کتاب امر معروف و مکیه

وَقَهْرُ بَيْنَ الْحُكْمِ وَالْفَتْوَى بِأَنَّ الْحُكْمَ إِنشَاءً قَوْلٍ
فِي حُكْمٍ شَرْعِيٍّ يَتَعَلَّقُ بِوَاقِعَةٍ شَخْصِيَّةٍ كَمَا
الْحُكْمُ عَلَى عَمَلٍ وَيَتَوَصَّلُ بِهِ زَيْدٌ فِي ذِمَّتِهِ
وَأَمَّا الْفَتْوَى فَاتِّهَا لِبَيَانِ حُكْمٍ شَرْعِيٍّ لَا يَتَعَلَّقُ
بِمَادَّةٍ شَخْصِيَّةٍ وَإِنَّمَا هُوَ عَلَى وَجْهِ كَلِمَةٍ
فَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ بَيَانُ مَسْأَلَةٍ شَرْعِيَّةٍ

فقره چهاردهم عدم عزل اعضا از مجالس حکم یعنی از محکمه
عدالت و از دیوانخانه سنا که شورت خانه کبری باشد

منصب قضا و منصب سناتری یعنی عضای دیوانخانه سنا
بودن ابدی است فواید این قانون بسیار است
اول اینکه در اعمال مشکله تجربه و بصیرت حاصل

کرده اند

دویم اینکه در کار دولت و ملت بی غرض هستند
سیم چون بدوام و بقای منصب مطمئن هستند محتاج نشوند
که از کسی حمایت بخوانند و در مقابل آن بقبول توسط
مجبور شوند این قانون نیز بر شریعت اسلامی مطابقت دارد
زیرا که عزل ماموری از منصبش بی جنحه و بی ثبوت تهمت
ظلم و جفا است و ظلم و جفا در شریعت اسلام ممنوع است

فقره پانزدهم حضور ژریمها در جین تحقیق جنایات ژری
دی هم منته

اشخاصی هستند که امانی مملکت آنها را از مردمان آبرو مند
و دستکار و این انتخاب می کنند و اقل آنها دوازه
نفر میباشند و همیشه هنگام تحقیق جنایات و جرایم کپڑ
در محکهای عدالت حضور بهم می رسانند و چون قاضی محتاج
و گفتگوی مدعی و مدعی علیه را استماع نماید پس آنکار را
محول به تیمز و تحقیق ژریمها میکند و از ایشان رای میطلبد
ژریمها بمجلس مخصوص و خلوت داخل شده بعد از مذاکره و تحقیقات
نمایین خود هر چه اتفاق و یا اکثریت آراء قرار گرفت
از ابقاضی افاده میکنند و ژریمها را حق حکم و یا تعیین مقدار
عقوبت نیست بلکه فقط نظر ایشان به بیان رای

و اشارت مقصود است

فلهذا این قاعده نیز در شریعت اسلام به باب شورت راجع است

بنابر آن آنها را مشاور نامیدن سهل و آراست و در این باب
شیخ طوسی در کتاب قضایه است

يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي مَجْلِسِ الْحُكْمِ لِلْقَاضِي أَهْلُ الْعِلْمِ
مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَعِنْدَ الْخَالِفِ مِنْ أَهْلِ كُلِّ مَذْهَبٍ وَلَوْ
أَنَّ حَدَّثَ حَادِثَةً بَنَفَعَتْهَا إِلَى أَنْ يَسْأَلَهُمْ فَمَا
لَبَنَدَ كَرَجَوَابِهِ فِيهَا وَكَعَلِمَ عَلَيْهِمْ فَأَنْزَلُوا
بِالْبُعْدِ اسْتَدْعَاهُمْ وَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمٍ فَإِنَّ وَافَقَ
الْحَقَّ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يُعْلِمَ ضَلُّهُ وَإِنْ لَخَطَا
وَجَبَّ عَلَيْهِمْ أَنْ يَنْتَهَوْا عَلَيْهِ بِالْخ

لفظ رژی در اصطلاح فرانسه بمعنی آن کسی است که گویند
خورده باشد چون رژیها عین انتخاب شدن بروفق
قانون معینه سوگند یاد میکنند که همیشه بر جاده حق و راستی

بهر

بوده و بدون هرگونه منظور و غرض آرای خود را بر سموعات و مسمومان
در حق هر کسی بوده باشد بروجه راستی و خلوص بیان نمایند پس رژی
در وظیفه خود مشاور سوگند خور است

محقق نمائند که قاعده انتخاب رژی در محکمه های مخصوص فرائد است
بجهت مؤید بودن منصب قضا واجب آمده است چون منصب
قضات در قانونشان ابدی است و قضات متکثر و متوزع
در محال است بلا قیست پس برای تدحجال تعیین رژی و
مشاور واجب افتاده رژیها این که در یک امر اظهار رای کردند
در امر دیگر رژیهای علقه انتخاب میکنند

فقره شانزدهم تشییر و اعلان مفاوضات سیاستیه و حوادث
خباتیه و مخاطبات رسمیه و کلامی ملت در روزنامهجات
دولتیه

این قانون مطابقت تامه دارد بقاعده تبلیغ شرعی که در فقه
یازدهم شرح کردیم و بوجه مذکوره راجع است به قانون حریت
مطالع

فقه مقدم عدم شکنجه و تعذیب

ما دام که هر کنایه را در کتاب قانون جزای مخصوص و معین
موجود است تعذیب جانی برای اقرار گرفتن و به بهانه‌های
دیگر غیر ممکن است و جزای بر تقصیر قبل از وقت و کتاب
قانون معین است و احدی از حکام و امراء و سران شکر
جرات و قدرت ندارند که نسبت بیزدستان خود
بدون حکم قانون بهوای نفس بجهت اقرار گرفتن یا سبهای
دیگر که محض ظن باشد چو پی بزنند یا شکنجه بکنند یا خشتی بگویند
ممنوع

حتی در قانون ایشان چوب و تازیانه زدن ممنوع است و در
لسان ایشان فحش و دشنام نیست و این قسم تنبیهات را
که خلاف شان انسانیت است در حق اسب و استر و سایر
حیوانات با کشتی هم روا نمیدانند این قانون شریف نیز طبق
قانون اسلام است چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید
وَمَنْ جَاءَ بِالْبَغْيِ فَلَا بُحْرَىٰ إِلَّا مِثْلُهَا
ایضا در سوره نحل فرموده

وَأَنْ تَأْتِيَكُمْ فِتْنًا قَبُولًا مِّثْلَ مَا عَوَّقِيْتُمْ

ایضا در سوره آل عمران آیه ۴۴ و در سوره زمر آیه ۷
با جمله نکته شریعت اسلامیه را که در باب سیاست امروز
اهل اسلام ترک و فراموش و اهل فرنگستان اخذ و
تدارک کرده اند واجب آمد که در اینجا بصورت تحریر

در شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله اصلی است از اصول که قضات و حکام بها
 ممکن در آن حد و دکنند یعنی در تخفیف جزای جانی سعی نمایند
 جماعت تتمند که از اهل ثبوت و عقلت مرکب هستند لاجرم
 افرادش از ارتکاب جرم و جنایت و استحقاق حد و دغالی
 پناه شد اگر حکام طریق تجسس و شکجه را پیش گیرند بسی جانها
 را باید اعدام و پرده های ناموس را باید تنگ کنند با اینکه
 طبیعت اصول اجتماع در این عالم مدنیست حفظ جانها
 و ستر ناموسها را اقتضا کرده پس لازم است که حفظ
 جانها و ستر و حرمت ناموسها را بر اعدام و تنگ ترجیح
 دهند و بقدر امکان از عیبهائمانض نمایند و این ترجیح و
 انمان بجز ترک تجسس و شکجه میسر نمیتواند شد
 و در این نکته از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث

ادریک

ادریک الحد و دما استطعتم

و ارد شده یعنی تحقیق بدمید در اجرای حد و دهر چه
 ممکن باشد در فرنگستان بجهت تکمیل این قانون سلاطین را
 حق عفو و بخشش هست مثلاً هیچ پادشاهی قادر نیست در
 حق ادنی ترین ناس حکم زدن یکجوب و نزیانه بدهد اما هر
 پادشاه حق این را دارد مقتضی که دیوان عدالت حکم بر
 قتلش کرده باشد پادشاه قتل را تبدیل بجهنم نموده
 بکند در صورتیکه اولیای مقول راضی بشوند
 ملتقت باید شد که یعنی بچه درجه باعث محبت و
 اخلاص قلبی انانی نسبت بپادشاه پناه شد در حقیقت
 سلاطین را منع عفو و رحمت قرار داده اند عجبترا نیست
 که این قضیه در مشرق زمین بتمامه برعکس است

به بین تفاوت ره از کجا است تا کجا

فقره بیچده هم حریت صنایع و کسب معالیه شرعیّه در این
نوع حریت همان آثار است که حریت مطلق وارد شده
باشد باید دانست که در فرنگستان باعث عجز و اعظم
در ترقی صنایع و کسب آزاده کی آنها است چنانکه هر کس
هر گونه کسب و بهر قسم صنعتی که بخواد اقدام کند مانع
و ملامتی از کسی نخواهد دید مع هذا آن نیز در تحت قانون
است یا بمعنی کسیکه صنعتی و عملی اختراع کرد امتیاز آزا
چه از دولت متبوعه خود و چه از سایر دول متمدنه تا مدت
معیّنه با شروط قانونیه برای خود تحصیل کرده از منافع آن
بره مند شود و این باعث میگرد که هر کس در خیرات

جمله

جدیده صرف افکار کنند و باین وسیله حرف و صنایع ترقی
و انتشار یابد

فقره نوزدهم از فقرات نوزده گانه حقوق عامه بنای مکتب
خانها و معلم خانها برای تربیت اطفال فقراء و ساکین حتی
نابینا یا نرا از حقوق عامه شمرده

بنابر این بعضی آثار شرعیّه از آیات قرآن و احادیث
نبوی در شرف علم در اینجا مناسب امثال من جمله خدا تعالی
در قرآن مجید مینویسد

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
دَرَجَاتٍ

یعنی خدا تعالی اهل علم و دانش را درجات عالیه عطا
فرموده ایضا در سوره نمر

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
تقديم عالمان وتأخير جاهلان را اشاره فرموده و ايضا در
سوره بقره آيه ٢٢ و ايضا در سوره طه آيه ١١٣ و در سوره
علق آيه ٣٣ و در سوره عنكبوت آيه ٢٤ و در سوره
نحل آيه ٦٨ و بنى اسرائيل آيه ١٣ و در شرف فضيلت
علم و تعلم در كتاب جامع ابن عبد البر اسطور است
كه جناب رسالت پناه صلى الله عليه وآله فرموده
تَعْلَمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ فِعْلَهُ اللَّهُ حِينَهُ وَطَلَبُهُ
عِبَادَةٌ وَمَنْ كَرِهَ حَيْجَ وَالْجَشَّ عَنْهُ جِهَادٌ
وَتَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ صَدَقَةٌ وَبَذْلُهُ لِأَهْلِهِ
قُرْبَةٌ لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَمَنَاسِكُ
أَهْلِ الْجَنَّةِ وَهُوَ الْأَنْبَسُ فِي الْوَحْشَةِ وَ
الْقَبِيرِ

وَالصَّاحِبُ فِي الْقُرْبَةِ وَالْمَحْدَثُ فِي الْخَلْقِ وَ
الدَّلِيلُ عَلَى السَّرَاءِ وَالْمَضَرَّاءِ وَالسَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ
وَالرَّبُّ عِنْدَ الْأَخْلَاقِ يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا
فَيُعَلِّمُهُمْ فِي الْخَيْرِ قَادَةً وَآمَةً نَقْضُ آثَانِهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمْ بِفَعَالِهِمْ نُسُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَنُقُوصُ آثَانِهِمْ
وَيُرْعِبُ الْمَلَائِكَةَ فِي خَلْقِهِمْ وَيُجَنِّحُهُمْ
مُسْمَحًا فَيُغْفِرُ لَهُمْ كُلَّ دُخَانٍ وَهَابِسٍ وَ
حَيْثَانِ الْبَحْرِ وَهَوَاتِنِ وَسَبَاحِ الْبَرِّ وَنَعَامِهِ
لَا تَعْلَمُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ
مَصَابِيحُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى يَبْلُغُ الْعَبْدُ
بِالْعِلْمِ مَنَازِلَ الْأَخْيَارِ وَالذِّمَّاتِ الْعُلَى
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ النَّفْسُ فِيهَا يَبْعُدُ الصَّبَا

وَمَا مِنْهُ فَغَدَا لَصَبَّامٍ بِهِ فَوْضِلَ الْأَرْحَامِ
 وَبِهِ نَفَرَتْ الْحَالُ وَالْحَرَامِ وَهُوَ أَمَامَ الْعَقْلِ
 وَالْعَقْلُ تَابِعُهُ وَيُلْهِمُهُ السَّعْدَاءُ أَنْتَ لِقَاكَ
 النَّاسِ وَلَكِنَّهُ بِفَضْلِ الْعِلْمِ
 یعنی قبض نمی شود و نمی میرد لکن علما قبض میشوند و قال یضاً
 اَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْكِبَرِ
 و مضمون کلام معجز بیان جناب ولایت مآب علی علیه السلام است
 الْعِلْمُ عَلَانٌ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْرِيَانِ وَالْعَقْلُ
 عَقْلَانِ عَقْلُ الْمَعَاشِ وَعَقْلُ الْمَعَادِ
 ملتفت باید شد که علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته
 اگر چه در ایران مدارس بسیار هست و تحصیل علوم میکنند اما
 از برای معادنه از برای معاش با اینکه پیغمبر فرموده
 مَنْ لَا عَمَلَ

مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ

و این قسم تحصیل در جنب علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان
 مثل چلغ هست و مقابل آفتاب و مانند قطره است و در دنیا
 از آشفته علوم فرقیها ذره بایران تا پیده صنعت طبابت و آبله
 کو پی و تلغراف و عکس تصویر ایجاد شده که منافع و محاسن
 مستغنی از بیان هست
 فائمه مشتمل بر دو بیان هست
 بیان اول خلاصه را باید شناخت که مدعا و نتیجه بها است
 و اصول میاست فرنگستان داخل در او است
 و آن این است که در دنیا فردی از آفریده کان از شاه
 و کد او رعیت و شکر بیچکس حق حکم ندارد یعنی حاکم
 نیست بلکه محکوم و مطاع است آنرا که حاکم مینامند

برسبیل حجاز است نه حقیقت انا آنکه حاکم کسیت یعنی مهد
حکم در کسیت شریعت اسلام و نظریات علمای اروپا و در این
باب متفق است که حاکم حضرت یزدان است

الْبَسَّ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

مقصود این معنی است هر اصل و قاعده که حضرت یزدان به
طلبایع و عقول ما تودیع و به تعلیقات انبیاء تسلیم کرده ظهور آن
سعادت ما است چو که حکم یزدانست حدیث
السَّيِّئَةُ الْخَالِقُ أَفْلَحَ الْحَقُّ وَكَلَّمَ أَحْكَمَ بِهِ الْعَقْلُ
حکم به الشَّعْرُ وَبِالْعَكْسِ
و باین نکته اشارت عظیم و حدیث

مَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ حَسْبًا فَمَوْعِدًا اللَّهُ حَسَنًا

در این بحث اوضح جمیع دارد بیان ثانی از مضمون بیاض

ظلمه

ظاهر شد که آن حقوق نوزده گانه اگر چه حقوق عامه فرانسه نام دارد
ولی در معنی حقوق عامه مسلمانان بل کل جماعت متمسکه است
و چون جمیع آنها با احکام و آیات قرآنیّه مؤید آمده پس احکام
الهی است و واجبست که آنها را بعمل آوریم و با احکام

الهی امتثال کنیم تا بعبادت مضمون آیه شریفه
وَهَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَأَتَّقُوا الْعِلْمَ
تَتَمُوتُونَ نَافِلَ آيَةٍ وَارْخُطْ آيَاتِ شَرِيفَةٍ

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

رسکار و این شویم

علاوه بر فائده کتاب بعضی جزئیات از قوانین مذمت آیات

در فرانسه و در سایر ممالک فرنگستان هست که فدای تنها از
راه کمال رفت و رحمت ما را از اشعار و تپنه آنها نیز
محروم و پی خبر نگه داشته من جمله اسباب احیای نفوس است
که در فرنگستان بچندین وسایل مختلفه فراهم آورده اند از
قبل بنای مریضخانهها و ترغیبشان و روان برای تحلیض غرق شدن
و چندین مجالس دیگر که ذکر آنها موجب طنباب است در این
باب خدا تعالی در قرآن میفرماید

وَمَنْ أَحْيَاهَا مَكَانَنَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
ایضا تنظیم و پاکی و زینت راهها و شهرها و دیات است
که بایه شریفه

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ ذَنْبَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ
أَتَمُّهُمْ لَحْسُنْ مطابق است و حدیث جامع الصغیر

طهر و

طهر و افیتکم

اشاره بدین معنی است ایضا در سوره اعراف آیه ۷۲
و دیگر صحت و درستی اوزان و مقیاس و مسکوکات است
که خدا تعالی در چندین محل قرآن بتأکیدات بلغیه مارتپنه فرموده
من جمله در سوره انفصاف آیه ۱۵۳ و اعراف ۸۳ بنی اسرائیل
۷۳ و شعرا ۱۸ تا ۲۳ و سوره مطفین و سوره هود
۸۵ و ۸۶

و دیگر بکار انداختن معادن است خاصه معادن آهن که
بموجب آیه شریفه

وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ

ارشاد باین عمل نافع فرموده

دیگر ثبت اسناد و قبایله بات و شرط حاجات در دیوان
مخصوص آیه ۲۸۲ در سوره بقره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَادَا بَيْنَكُمْ لِلْحَجِّ
در این باب دلیل کافی است

دیگر اعتنا و وقت در تهیه و ترتیب امور سفر است
از قبیل توافق سلحه با سلحه دشمن و حمله بودن آذوقه
و ثبات و رزیدن افراد و شکر در جنگ و صاحب علم
و اطلاع بودن سران سپاه و بعد از تسلیم شدن دشمن
بهر باقی بایستادن رفتار کردن در سوره ۷۴ آیه در سوره
۱۱۱ آیه ۳ و در سوره ۳ آیه ۲۰۰ و در سوره ۱۴ آیه ۸ یک
کلمه در باب جمیع فقرات مذکوره در قرآن احکام و آیات
صریح و وارد است که اگر خدا او را توفیق عنایت فرماید
رسمه کلمه

رساله جداگانه در این باب خواهیم نوشت
از ستموئی اهل مشرق زمین که بآن جهت از عالم ترقی دورتر
مانده اند کمی همین است که میگویند دنیا بجهت دیگر است
و آخرت برای ما و حال آنکه در اخبار وارد است
نعم المال الصالح للوالد الصالح للعبد
الصالح لان بالمال ينال ثواب الصدقات
و اعانة المحتاج و اعانة الملهوف و قضاء
حوائج الاخوة التي قال فيها الصادق ۳
من طاف بالبيت سبعاً كتب الله له سنة
الاف حسنة و محي عنه سيئة الاف سيئة
و رفع له سنة الف درجة و قضاء الحاجة
المؤمن افضل من طواف و طواف و طواف

حَتَّىٰ عَدَّ عَشْرًا

و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام آمده

مَرَّبَ فِتًى دُنْيَاهُ مَوْفِقَ لِبَسْلِهِ مِنْ بَعْدِهَا
آخِرُهُ وَآخِرُ دُنْيَاهُ مَكْمُومُهُ يَتَّبِعُهَا آخِرُ فَلَانِ
وَآخِرُ فَاذٍ بِكَلِمَتَيْهِمَا فَدَجَّعَ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرِ
وَآخِرُ حِجْرٍ كَلِمَتُهُمَا لِبَسْلِهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرُ
و خداى تعالى در قرآن مجید میفرماید
وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَعْمٰی
وَاحْتِلٰ سَبِيْلًا

یعنی هر کس در این دنیا نابینا باشد و
راه صواب نداند پس او در آخرت نیز نابینا و گمراه تر

میشود

خواهد بود اگر بگویند که مقصود خداوند از کلام مذکور این است
که هر کس در این دنیا خدا شناس نبوده عتراف بوضع نیست
خداوند لاشریک نداشته باشد نابینا و گمراه است
در این خصوص برین لازم نیست از مراتب خدا شناسی
و اعتراف اهل اروپا بوضعانیت واجب الوجود شرح
بدیم تحقیق این تفرقه موقوف بهمت مردان بزرگ است
که بروند و مراوده و معاشرت با ایشان کرده و با چشم
حقیقت بین حالت آنها را مشاهده نموده بفهمند بحسب
ظاهر هیچ گونه مانعی در مراوده و معاشرت ایشان
با اناالی فرانکستان بنظر نمی آید و خداوند در جذب
قلوب و مهربانی و معاشرت با غیر اهل اسلام نهی نرفته
بلکه بعهدت محبت رفتار کردن با آنها امر نموده چنانکه

در سوره ممتحنه میفرماید

لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُفْلِتْ لَكُمْ فِي الدِّينِ
وَلَمْ يَخْرُجْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَنُقِصُوا
إِلَهُكُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

یعنی خداوند نمی بیند شما را از آنان که با شما بنک
و کارزار کردند در کار دین و ملت و شما را پروردگار نکرد
از وطن خودتان نیکو می کند بایشان و حکم بعدل نمائند
در حق ایشان بدستیکه خدا دوست دارد عاقلان را از اینها

در سوره حجرات میفرماید

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لَا تُخْلِفْنَا كَمَنْ ذَكَرْنَا وَأَنْتَ
وَجَلْنَا كَمْ شِعُوبًا وَقَبَائِلَ لِنَعْلَمَ رُفُؤًا
یعنی ای گروه مردمان به تحقیق ما

انفرجه

آفریدیم شما را از مردود و کردار ایندیم شما را شعبها و قبائل
تا بشناسید یکدیگر را این امر بدیهی است که فیما
بین ملل مختلفه تا مراد و معاشرت نباشد معرفت باحوال
و اوضاع هم دیگر نمیتوانند حاصل کرد و ما و امیکه معرفت
حاصل گشته از تصرف و صنایع و مهتفه هم دیگر منفعت
نیتوانند برداشت جای هیچ شبه نیست که اگر از اکابر
قوم و از صاحب بصیرت ایشان سلام چند نفر امتثالاً
بقول علی بن ابي طالب علیه السلام که فرموده

نَعَزَبْ عَنْ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَسَلَافِ
فِي الْأَسْفَارِ حَتَّى تَوَلَّدَ نَفَرٌ هُمْ وَالْمَطْلَبُ
وَعِلْمٌ وَأَدَابٌ وَصَحْبٌ لَا مَا جِدَ

بفرنگستان بروند و وضع مذمت آنها را برای اعمین مشاهده

نمایند بعد از اجعت بایران بلا تردید سباب مراد قسم ترقی
را فراهم خواهند آورد و بعد از آن شریفه

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْكِتَابِ الْكَبِيرِ وَزَوَّجْنَاهُمْ
مِنْ أَطْيَبِ نِسَاءٍ فَضَلَّاهُمْ عَلَى الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِنَا أَصْلًا

نال خواهند شد یعنی به تحقیق کرامی گردانیدیم فرزندان آدم را
و سوار کردیم آنها را در بر چهار پایان و در حجر بر کشتیها و
روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و لذیذ و برتری
دادیم ایشان را بر بسیاری آنچه آفریدیم

تحقیق

هر نیکی که خداوند در روی زمین خلق کرده در مرجا و میان هر ملت
که بود

که باشد راجع بیک مرکز و یک منبع است و همچنین بدو در مرجا

و میان هر ملت هر گونه بدی مشاهده بشود راجع بمنبع بد است

پس ما باید هر گونه نیکی از اسباب مذنی از نظم و عدالت

و آسایش و ثروت و معیشت و حفظ صحت و رونق

تجارت و قدرت دولت و تربیت ملت از دگور و اناث

و ترقی هر قسم صنایع و تنظیم راهها و توسعه و نظیر کوهها و

درستی اکیال و اوزان و قیاس و صحت سکوکات

سیم و زر و غیره در مرجا و میان هر طایفه مشاهده کنیم

در اخذ و تحصیل آنها باید بر نفس آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا تَبْذُرُوا مِمَّا

ضَلَلْتُمْ أَهْدِيكُمْ

عمل نمایم بیکسان که ایمان آورده اید بر شما تا که گمراه

که محافظت کنید نفسهای خودتان را زیان نرساند شما را کسی
که همراه شده چون بدایت یافته باشید شما

در لزوم آبادی و ثروت و استفاده از نعمات الهی آیات
و احادیث کثیره وارد است چنانکه در لزوم تعمیرات عمومی
و ساختن راهها و سدایف فرماید

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَاطِلًا لِّتَسْلُكُوا فِيهَا
سُبُلًا فَجَاجًا

ایضا در سوره عم ۱ آیه ۳۷ و نیز در سوره بقره آیه ۲۵
و حدیث شریف

لَيْسَ خَيْرُكُمْ مَنْ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ
لِلدُّنْيَا وَلَكِنْ خَيْرُكُمْ مَنْ اخَذَ مِنْ هَذِهِ وَهَذِهِ

یعنی نیک شما آن نیست که بجهت آخرت

دنیا را

دنیا را ترک کند و لکن بشما آن کسی است که هم اینرا و هم آنرا
تحصیل کند ایضا حدیث شریف

إِخْرُثْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَإِخْرُثْ لِدُنْيَاكَ
كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا

در فرنگستان بدقت و دشنام دادن و سب کردن آثامی را که
از دین و آئین احدی کار ندارند و کسی از کسی غنی پرسد در چه
دین و آئین هستی و این قسم سؤال بسیار عجیب است
احمق میتوان گفت که در این باب نیز عمل کرده اند بمضمون

آیه شریفه

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ دَبَّبْنَا إِلَيْكُمُ آسَافُ عِلْمِهِمْ ثُمَّ
إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و اینچنین
توضیح
میشود

یعنی دشنام بدهید آنرا که می پرسند بجز از خدای تعالی
ایشان را یاد کنید پس ایشان نیز در مقابلۀ آن ناسزا گویند
خدا را از روی تجاوز و بیدانستی همچنانکه پیوسته ایم
از برای هر گروهی کردار ایشانرا بعد بسوی آفریده کارست
بازگشت ایشان پس بفرمید به ایشان را آنچه را
که میگردند

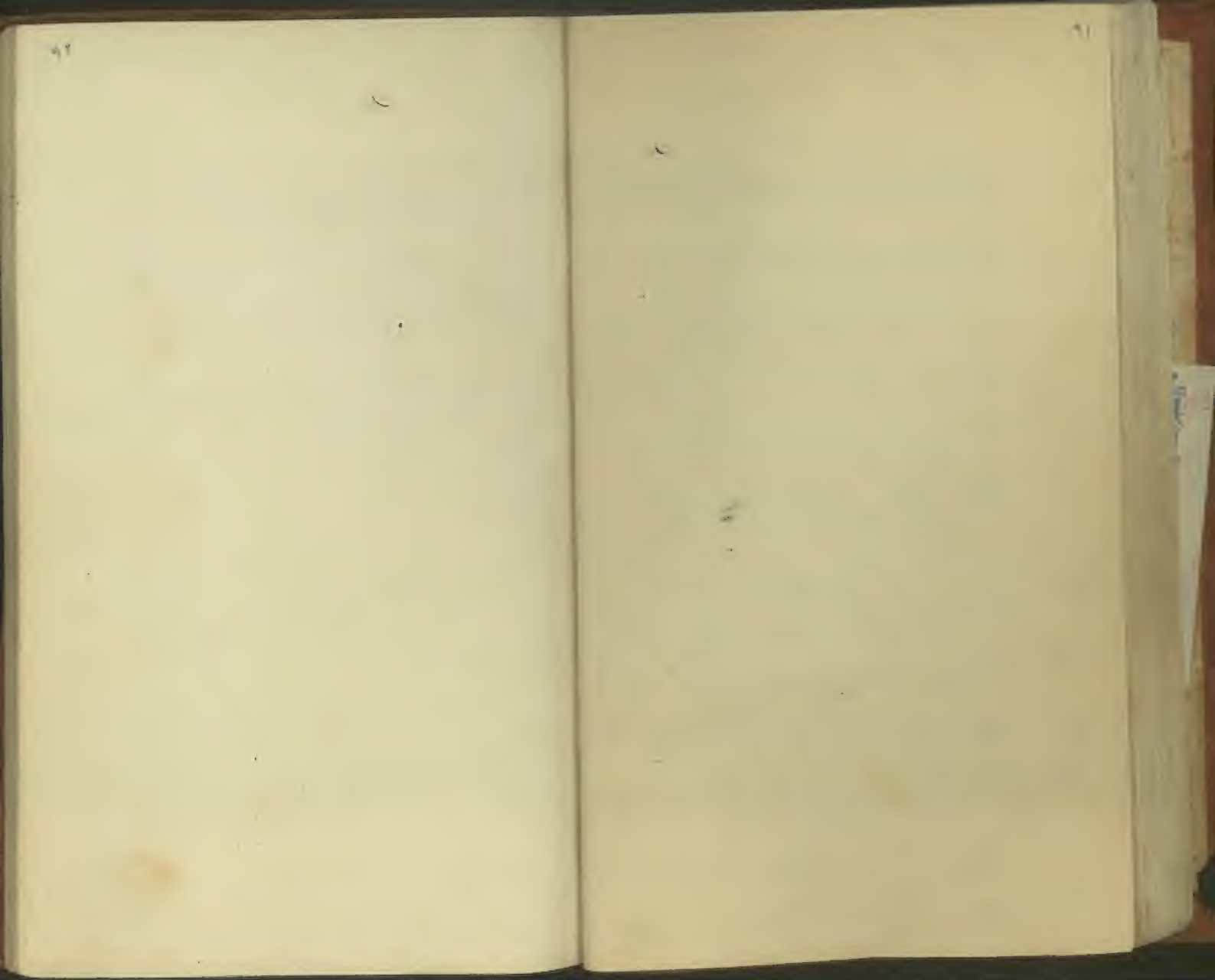
تحقیق

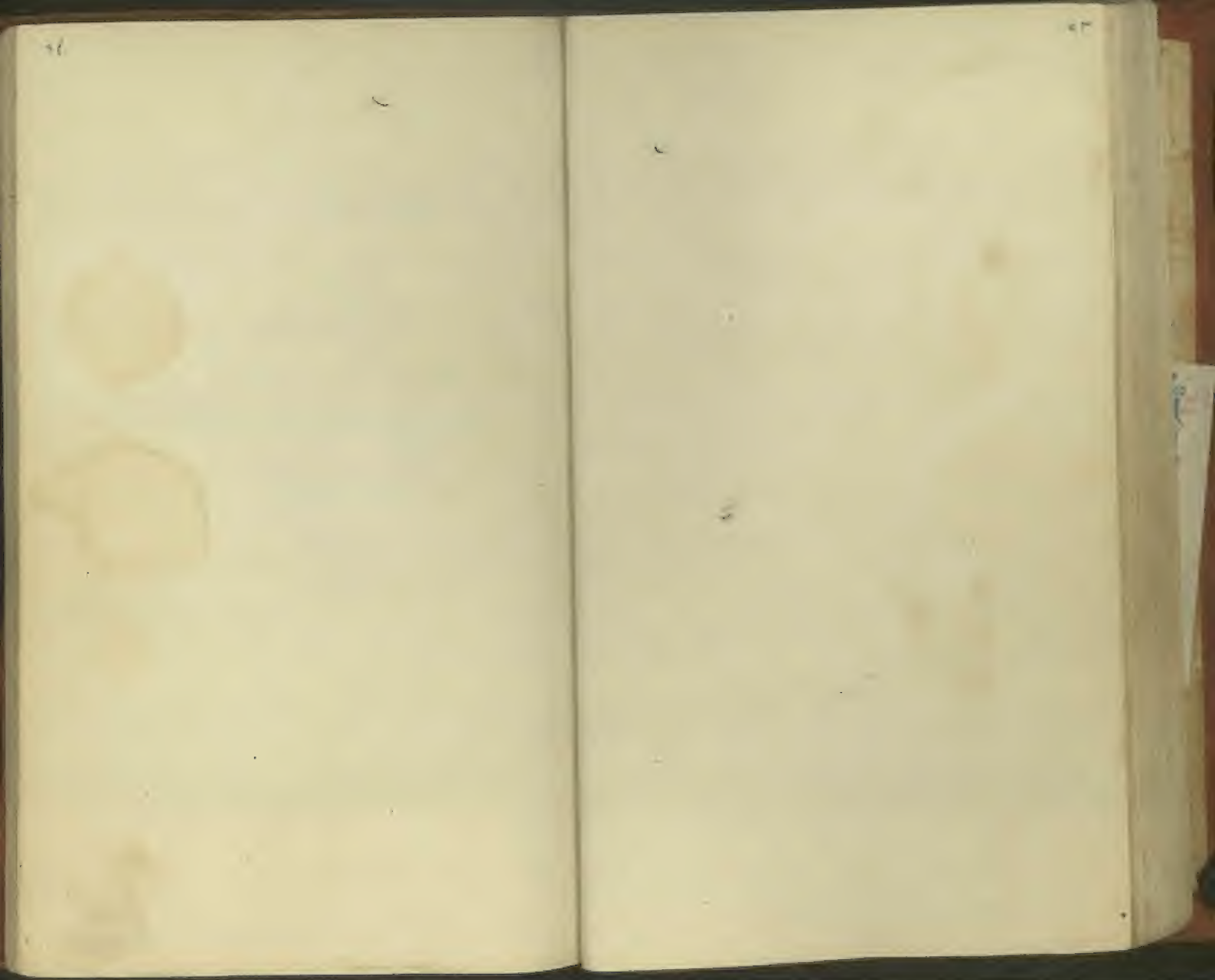
فرکیها قدر نعمات و آیات خداوند را زیادتر از اهل مشرق
زمین میدانند و همتنای تمام بمفاد کلام حقیقت خدای تعالی
وَعِنِ الْإِنسَانِ اخْتِلَافٌ لِّسَنَتِهِمْ وَالْوَالِدُ
بجهت قدۀ شناسی نعمات خداوند است که در فرنگستان
اکثر اثالی از ذکر و اثاث اقل است چهار زبان مختلف یا دیگرند
در مشرق

در مشرق زمین اگر کسی این خارجۀ تکلم کند هزار ایراد با و
وارد می آورند در کتابخانهای پاریس و لندن پیش
از پنجاه سال آن کتب دیده ام

فی یوم دوشنبه بیت ششم جب المرجب ۱۳۰۵
یا حسین







۶۶
قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى

کتاب
مَنْحِیَّةُ اللُّغَةِ فَارِسِی
جَمِیعِ وَبَحْثِ بَرایِ جَبْطِ الْکَثْرِ
لُغَاتِ وَتَمْرِ مَلَا مَکْمَالِ صَحْفِ وَدَقِّقِ
بَطِیعِ رَسْمِ اسْتِ
حَسْبِ الْفَرْغِ
نُوشْتِ
۱۰۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بروزن جان پند با و نام در پند
 بمختاب و رواج و ابر و پند و ترقی و نام ماه و روز نام پند و پند و پند
 و در حقیقت اشار و است بر نفس کلام عقل و نفس کل و نفس پند و گویند
 شراب و اشک خونین
 کنایه از شراب
 بر وزن باز و سر سوخته
 کنایه از شراب و اشک خونین
 نام ماهی است از سال شمسه و نام فرشته است که موکل است از امین
 و روزی که است
 کنایه از فرزند داری است
 نام پدر و فرزند و است
 معروف است
 کنایه از شراب است
 کنایه از کار و پند و کرده کردن است
 سبیل و پند و فراموش گویند
 کنایه از شراب است
 نام و در خانه
 سر نای و گویند

آتش و سرشک را گویند
 کنایه از گل سرخ و لاله باشد
 مردم عاشق را گویند
 کنایه از زندان است
 کنایه از تیغ صند باشد
 شرفی آلات و هم ایخته
 بعضی خلاصه شده از سوزن
 معروف است
 کنایه از غش و طرب و زیاده ای طعمه
 بعضی ضد و نفیض
 نام اشک
 نام فرشته است و کل آتش
 نام نوعی از شقایق است و سبیل نام گویند
 آرا بشر و پند را گویند
 بروزن اسایش یعنی خبرات
 فراغت و راحت
 محقق از وضع است
 بعضی از وضع است که مرفوع باشد و بعضی و مکرر و حیل و طرز و روش
 صفتهای خوب
 خواهش و آرزوست

باب الالف

از مخفی اگر
 از او مخفی لاله را گویند
 آنجک حد و اندازه را گویند و کردن هم باشد
 امیر اسب نامه نیره اسفند با راست
 ارجمند یعنی عزیز و گرامی
 ارجمند نکاد خانه را گویند
 ار و شیر نام پیر یعنی
 اردی بهشت نام آتش و نام ماه روبرو است از اسامی و بودن افتاب در پنج ش
 اسطرلاب سلطان الیس نام معلم اول است
 ارغوان نام شفق است که بر درخت چید
 ارغوان نام سازی است
 ارغش یعنی کاروان
 اول قاهر گویند است که در میان افلاک می زند
 ارمغان یعنی حسرت و آرزوست
 ارمغان تحفه و سوغات را گویند
 ارم و نایه است که مولد شیرین بود
 ارمین اختار را گویند
 ارمین یعنی بزرگ و هشیار باشد
 از بیت لادن کتاب را کشف باز کردن و از خزان را در کتاب باز می رست
 اسیر غم کله و او را صحن را گویند
 اسیرم همان اسیر غم است
 اسیر نام شهر است
 اسیر بی نهایت رسیده و مجبور گردیدن

اسلایل

باب الالف

استایل بلغت روی نکور است
 استخر آبگیر را گویند و معرمان اصطخر است
 استرون یعنی تراشیدن و محو کردن است
 استرون وئی را گویند که زاپد
 استوان یعنی استوار است
 استوق مانده شده و خسته شده را گویند
 استیج بلج و سیره نمودن است
 استیره یعنی جنگ و خصومت کردن است
 استطر ترازو را گویند
 استوطود وین شاه اسپرم و صهل بابا بد است
 اسطون زدک است
 استغر جانور است غار است گویند
 اسکالتر یعنی نکر و اندیشه باشد
 اسکنج بجز همان را گویند
 اسمنده سمنده راست
 آشان غلام و پسر پادشاه را گویند
 اشکویندن یعنی افتادن
 اشکوفه فی و اشغاف را گویند
 استرلاب همان استرلاب است
 اتر است یعنی بلند ساختن
 اضر چیزها گویند که بر سر سبند
 اضر دن یعنی سر شدن و حج بستن و دل سر شدن

افستین نوعی از مواد ران است
 افسوس بمعنی دریغ و حسرت
 افسون سحر و عزام است
 افشار رفیق پیر و پی و جبر زار و زار یک رستن
 افشورنده را گویند که بر عصاره گویند
 افشاک افشاند شمع را گویند
 افشاین نام شخص صاحب است
 افکار از زده خاطر و یا مانده و زین کبر را گویند
 افون معرب است
 افلیکس نام کدایی است
 افلیما نام دختر آدم است
 افلیما خلطی است که بعد از کداحن طلا و نقره بعمل آید
 افکدش مطلق بر معشوقه گویند
 افکس کیش است که خوردن موت و پروین را زبانه کند
 افکوان نام در بو است
 افکارا کتاب از لوح و قلم است
 افناشت بمعنی بکردن
 افنوه بمعنی بسپار
 افجن مجلس و جمع را گویند
 افدایش بمعنی کاه کل کردن است
 اندرند بمعنی پند و نصیحت است و وصیت و انبر گویند
 اندوز بمعنی جمع کردن است

انکار بمعنی پنداشتن است
 انکارش انکار و سرگذشت باشد و دفتر و حساب دانه گویند
 انکل کبریا گویند که جنت او مکره باشد
 انکھتن جنبانیدن و بلند ساختن
 انیشریناسو سوچا پلوس
 اواسرین رشت و بدر را گویند
 اویار فروزیه و بلع کننده
 اورنگ تخت پادشاهان
 اوکیخ بمعنی ندامت و پشیمانی
 اهرن نام حکیم است
 اهره شغال است
 اهواز نام شهر است
 ایامخ پیاله شراب است
 ابدون بمعنی این زمان و حال است
 ابرون کوکرد را گویند
 ابرک شراره افروز را گویند
 ایل یک از نامهای خداست و مردمان و جماعت را گویند
 ایللیا بلغت سر بایان که بر سر بایان گویند نام حضرت امیر المؤمنین است
 ابوامر وقت عصر است
 ابولول نام ماه است و آن برین اتفاق است در او اسطر برج سنبله و اسطیرج میزان
 در حرف پای اجد و حرف قی
 باد با بدس و ریش سفید خطایفه قلندران



باب الباء

بابک امان واستوار گویند
 بابیل نام شهری است که هاروت و ماروت در آنجا محبوسند
 بابونه نام گیاه هیبت معروف
 باجه دیغم را گویند
 باحور بخاری است که در هوای گرم از زمان بهرینزد
 باختر مغرب را گویند
 بادرنک ترجمه را گویند
 باداش مکانی است و جز را گویند
 بادافراه جزای کناد و مکانی است بدی باشد
 بادمان پرهه باشد که هر گاه را گویند
 بادست مردم پی حاصل یعنی دست را گویند
 بادبرک کاغذ باد را گویند
 بادبرکت بخیر و بد را گویند
 بادریهین باد صبا را گویند
 بادپینا سردم مفسد اناجی فایده
 بادخورک نام شر است که با بابل است
 بادزهر یعنی فاد زهر است
 بادفرورین باد است که از طین مغرب مشرق آید
 یار رخت و لباس و راه دخول و گشت و شباهت محمود با بار و یونیا و یارنده مثل تنگ
 بامرد نام مظهر خسرو و پیر است
 باب دن بیج کینا
 بارکی اسب را گویند

باب الباء

بارود

باب الباء

بارود برود باروت است و همان است
 باره دیوار حصا را گویند
 بارانکات سودا گریست
 باوسیفیک کتاب از افنا است
 باستانک ولسان کهنه
 باعورا نام زاهد است صباب الدعوه
 بالود یعنی افزودن
 بان صاحب ویزک و خداوند و بناد فایده
 بانو نوزد عروس را گویند
 باورد یعنی قول کردن است
 باهو بازور گویند
 بیرمیان جلالت که در درون زینک پیوشید و بعضی کن بناد و از بهشت لادند و بعضی گویند که بناد
 بتول طبق چوبی است
 بچرخانده کتابه از اشل چشمست
 بچرخل نام دریاچه است در کستان
 بخور و خورده چیز غریبه را گویند و عدد را نیز گویند
 بخرد خطب عقل را گویند
 بخور صمغ درختی است که چون در آتش ریزند بوی خوش آنان بر آید
 بخوریم کاهی است که بر بیج انگشت ناند
 بدان بداند پیش را گویند
 یکپوز یعنی بد دهان
 بدتره رهنما را گویند

بارود
 باره
 بارانکات
 باوسیفیک
 باستانک
 باعورا
 بالود
 بان
 بانو
 باورد
 باهو
 بیرمیان
 بتول
 بچرخانده
 بچرخل
 بخور و خورده
 بخرد
 بخور
 بخوریم
 بدان
 یکپوز
 بدتره

ب
با ب

بسج بمعنی سالن کارها
 بسجیدن بمعنی سامان کردن و سازش نمودن
 بسیم خوش رزه و خوش لذت را گویند
 بسوده بمعنی دست زده و مالیده
 بشخوده بناخن کنده و خراشیده
 بشوقن نام پس اسفندبار
 بشره خالص آبش و بیشتر و بیشتر
 ببط کثایدا و هر اشیای که بصورت آب
 ببنار زریست که بعد از این بنا کردن دهند
 بکارا بکتابه از پوسته شراب خوردن است
 بکرای نام هوایست میان نارنج و لیمو
 بکلمات نام دوغ است
 بلاولک شمشیر و براد
 ببله کوزه لرزدار و صراحی
 بلعام نام پس با عود است که را هندی بود
 بلعاک بمعنی غوطه و شور است
 بلب ریش را را گویند
 بنگاه منزل و مکان را گویند
 بتوده بنادهر کادبر گویند
 بوبهر از رومندی را گویند
 بوتهار نام مرغی است که را را خورند گویند
 بوئر اسب سرخ را گویند
 بوزینه میمون را گویند

م.
 کین

ب
با ب

برافین نام خواهر اسفندبار است
 بیکل بمعنی بگذار
 بهمین بمعنی بهترین
 بجاب بمعنی بپراوت
 بجایب خاتون خاندن را گویند
 بجاده گاه ربا باشد و نوعی از باقون است
 بهدر سواره زهره را گویند
 بهغاره بمعنی سر زش
 بجایب از خنجرانج
 بهجوده نام و باطل را گویند
 بهیایای فارسی جزئی
 پامعروف
 پاب خلیفه دین پیغمبر را گویند
 پاد بمعنی نکمیان و سامان و دارندگی و پادشاه سرکب از این است
 پاداش جزا و مکافات
 پادشاه میوه بمعنی انجاب پادشاه سیستان را گویند که اینم روز نام سیستان است
 پادسا ازاهدان و دور از معاشرت را گویند
 پادسر کدلق را گویند
 پادی چکر را گویند
 پارباب زانچه را گویند که از ابد و دخانه اب دهند
 پاریدن بمعنی پرواز کردن
 پارخ بمعنی مالش و از آن باشد

در قریب

پا زنده جمع کما ز درشت است
 پاس جمع کما داشتن
 پاسار جمع کما باشد
 پاسبان نکاهنا است
 پاسک حبابه است
 پاژ معروف است
 پاکار کیدکو بند که مال دیوار
 پالا جمع کما کند
 پالانک جمع کما است انقیاد
 پالش جمع افزون شدن
 پالون جمع کما کردن
 پالیدن جمع کما کردن
 پاناب اولی که بند کاپی زین
 پانیان اخر و منتهی طایفه
 پای یوزان بمضار از مجسمه سه
 پای رستک پالیدن کتابه زین
 پای زین نسیج کتابه زین
 پای رست اسب و اکوبند
 پایدار طایفه است
 پایسته بمضار ای پائنده
 پای فزون کتابه زین قدم است
 پای کوب رقص و سماح کننده

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

و بعد
ماده
ان کلدشتی خزان
نقار

بائی:

پای لغز جبر و کاهرا گویند
پاییدن به نکهاتانی و صواب و ملام
پاییز قرآن و ایام بر سر نهان گویند
پشت خود گذاراکو بند
پشته دشت به پیش
پدیرا به روان شوند و سخن شنونده
پدیران به قبول گرفت
پدیرا پیشوا و استقبال و فرمان بر داری
پراگندن به پرتاب کردن است
پراگنداش کاهرا عام زندن
پیراب به نایب انداختن
پیر تو فرخ و عکس و دروشتای و اگر بند
پرجم چیز نیست که بر گردن نهد و علم بند
پرخاش به خصومت و جنگ
پرواضح به فارغ کشش است
پردگ هر چیز پوشیده را گویند
پرستود خفا را گویند و شهوت زنان را خون او
پرکاله حصه یار و اگر بند
پرکس کاهرا شمشیر جوهری است و جنبه از جناب
پریده هر پنهان منقش است و تیغ و شمشیر
پرونان هر چیز را گویند
پروا به شکبه اراد و صبر باشد
پروانگ نام جوهر است که زیاده آن پیش پیش شیر
پروین مظفر و معنور و غیره را گویند و زنان

۱۰۰

آکرم سیدین اور ابابکر رضی

ششم افتاد باشد میرود

...

...

17

و منقطع کند و اگر خون او را بر ایشان

صاحبزادگی است
و این که شد

تاریخ اسلام

مهر و دانا جانوران دیگر بداند
نچلوی ماهی با گویند

باب الیاء

پروین چند ناره کوچک است که بکاج شونده و انرا بغیر از نام خوانند
معروف است که فیض دیوان است
پریا پست نام نادر شاه چین است
پروین رویش را گویند
پریش پریش کند
پرسیده یعنی نرسیده و غنائک
پرتولیده یعنی پرتورده
پسند یعنی تفریح ناهنده
پسوده دست مالیده شده
پشوان یعنی پشت و پناه و پیشانی است
پشور شد کنایه از پشیمان شدن است
پشتک نام پند از اسباب است
پت زن نادر پشیمان را گویند
پلاولک شمیر جوهر دارد را گویند
پنجره هم گاهی است خوشبو
پندار یعنی تکی و تخریج خود را بر زلشمرین و تصور کردن است
پور یعنی نهر است
پورمند بخوار و ناز است
پوشش یعنی معذرت خواستن و عذر است
پوی یعنی رفتار متوسط است یعنی نرنگ و نه آهسته
پویان رونده را گویند
پیریکر دهنگا حصن با حیرت گویند
پهلوی زبان پاری و پهلوانی را گویند
پهنک بختول باشد که خا ریش است

بهم

باب الیاء

پست میدا را گویند
پچاک نام کیا هی است که بر روخت چید و بغیر از الیاء و عشق گویند
پیرا چهره را از عیب برآورده است
پیراستن یعنی کم کردن چیزیت بواسطه زیاده و خوشنایند مثل شادابا و زین
پیرامن اطراف و کریم را چهره را گویند
پیران پهلوان است مشهور و قوی و پدید آورنده نام داشت
پیرای زینت دهنده
پیرابه یعنی ازایش و زینت باشد
پیرزب نفوذ نفی است
پیشار روند و راه رود را گویند
پیشاز همان پیشوا است
پیشین کنایه از غایت اندیش است
پیشداد یعنی عادل اقل است و بعضی پیش از زبان و اول پیشداد زبان هوشنگ است
پغاره طعن و سرزنش و بهتان را گویند
پغاله پخاله و کاسه شراب
پغان شرط و عهد و پیمان
پخور دهن تنک و بر طیان کوچک
پغولر کج و کج شمشیر
پغون عهد و پیمان
پگار جنک وصال و قصد و اراده است
پکاف نوعی از لعل و نبرزه که بصورت و شکل پکان است
پکر کالبد

ت
باب الحاء

تبرزد نبات سفید و تند آکوبند و ملک شفا من آکوبند و نوعی از آن کو که مناسب
 تباخچه من آن طبایع که بطله خوانند تبرزد کوبند و صمغ باشد در دهانات
 تبه پشته آکوبند تلخی از آن صمغ خوانند و صمغ آن طبرزد است
 تبه منوش طبع دهنش تبرزه کی و طراش و لاغ و صمغ که
 تیره معنی هرزه کی و طراش و لاغ و صمغ که تبرزه و لایت نثار است
 تری منسوب تبرزه و لایت نثار است کتاب از چار و برده کبود است
 تجاره کمره اسب نوزین و رونده و آکوبند
 تحنابوط کتابه از اسب است
 تحنابوط کتابه از اسب است
 تکرر و صمغ صمغی شبیه صمغ و سوس است
 تکرر و صمغ از اسب است
 تراب ترشح و حید و معرجه است
 تراز درخت صنوبر نام شهر است و در کشت که منسوب بخوبی است
 تراک از آن آکوبند و شکافن چیزی را آید و صدای عذر آکوبند و معربان
 تراثر جوان خوش صورت و شاهانه و ناز و جماله و تصنیف آکوبند و سر و دماغه
 تراوتن بجهت چکرت و بجهت دهن خوراک و طبع خوش طبعی
 ترخان شخصی را آکوبند که بادشاهان نام بکشد او را دارند و نوعی از بزی باشد
 ترخون دزد و پلنگ و بقره کوبند و بنهت و معربان طبع است
 تراهن کتابه از اسف و فاص و غاص و کنا هکار
 ترغانه بجهت غالب و صاحب حکم
 ترکانه ناخن او برین است
 ترکش تیردان است

تذکره

ت
باب الحاء

تراب کتابه از کوکب صمغ است و از آن آکوبند
 تراب کتابه صمغی است شکاری
 ترمان بجهت بهبوده و هرزه و خرافات و کلمات
 ترابن توکی مومبار آکوبند
 ترابن کتابه از خورشید است
 ترابن نام افادت کتابه از رسوا شد
 ترابن کتابه از خورشید است
 ترابن کتابه از اسب است
 ترابن حرایت و گرمی و روشن و صمغ و بر تو است
 ترابن بسیار کرم و حقیقت نافع است
 ترابن بیکر کتابه از عاشق است
 ترابن بسم بسیار
 ترابن فوسید بجهت کرم شدن است
 ترابن از پارچه بریشی باشد
 ترابن ایمن انداختن
 ترابن کوفت شتر ماه است
 ترابن بجهت آمدن و از کوکب رشتاب و جیحوی بسیار باشد
 ترابن حیوانار و نه نمونا از قره اسب و شتر
 ترابن نام یکبار ملو است
 ترابن معروف است
 ترابن نان در غن و موی پیچیده و مجعد باشد
 ترابن بزی را آکوبند
 ترابن نام باد شاهی است

ت
باب الحاء

تک بمعنی ترحوض و بمعنی دویدن و تک و دور
تکاب بهائله باشد از نقص
تکای بمعنی زمین است و جبلت و خصوص
تکادار بمعنی فاخته است
تکرک بمعنی ژاله
تکالان گوشت زیادی که در میان فرج زنان است
تکالای نقش و صوت و خوانندگی
تکک سبک کند و برآید
تککده کج زبان را گویند
تکک میوه است و نیاز دارد و باشد و خوشه کوچک انگور
تکک نیاز صند و کد را گویند
تکواسه اضطرار را میگویند
تکله تکیه است و جانور را بدان گیرند
تکاسا بمعنی اسوده و تند است
تکالی بمعنی جماله است
تکاور بمعنی فری و شوهر است
تکبان بمعنی شکواری است
تکک معرفت است
تکک پکار و فریاد است
تککیت باز کردن است
تکبوس ساری است
تکبول کلاه است
تککیت بمعنی ازیدن و چیدن

تککیت بمعنی ازیدن و چیدن

ت
باب الحاء

تکد معروف است
تکدر بمعنی غرند و بمعنی غنای است
تکدر و تکد کنایه از واضی شدن
تکد و عکس را گویند
تکدب جامه کدو زهر قیاسی است
تکک معروف است و تکک شکری را نیز گویند
تککار نای از خداست
تکک کنایه از دنیا و روزگار است
تکک کنایه از دهان معشوق است
تککای میگویند و کنایه از فقر و نیاز است
تکک یار است و خطا و حق است
تکک کنایه از مقداری است
تککون بمعنی نیدن و کشیدن
تکور معروف است
تکومند بمعنی فری و بلند بالا است
تکین فلک بعقد راس و بنگاه کشان است
تکوان قد و راست
تکاهی بمعنی تنهایی است
تکون ازین باشد که شبانان نوازند
تکود میوه است معروف بمعنی توت و بمعنی توده و بالای هم ریخته باشد
تکوری کوه است که تدا به باشد
تکوره تالشته و زمین باشد که بالای هم ریخته باشد
تکوس نام پسر فریدون است و نام پهلوان و جادوان

تککیت بمعنی ازیدن و چیدن

ت
باب الحاء

توزان نام و لا بقی است
 توزان نام در خنجر و پر ویز است
 توزان خنجر که نژد است
 توزه نام شغالت
 توز به معنی ناخن و ناز است
 توزن اسب سرکش است
 توش به معنی طاق و توانائی
 توشک معروف است
 توشه طعام کم
 توان برین و معنی طویان است
 توفیق به معنی صدا و غوغا
 تولد به معنی چشم باشد
 تولد بچک است
 تولدین به معنی سپید
 توفی در عمار و اهرن است
 توه بر وزن کوه به معنی جفت باشد و بر وزن لا بلا باشد
 توشج به معنی عشقه است که کیا ه است
 توشج قوس فرج را گویند
 تویک بر وزن ملک خاک را گویند و به معنی رهنه و غران نیز آمده است
 تویک یک از القاب رستم ذالت
 تهورث نام تهورث دیوبند است
 تیب بر وزن و به معنی سبب است و به معنی سرکش و پیرا آمده است
 تیتال ضرب و چالو می را گویند

خبر

باب حیر الحید

تبت کلمه باشد که مرغان را بدان طلبند
 تیر اول معروف است ثانی نام فرشته و به معنی حصه و بهره و به معنی طاق و تاب است
 تیر چرخ کتابه از عطا رداست
 تیر سحر کتابه از سحر کاذب است واه سحر
 تیره که به معنی تاریکی
 تیرغز کتابه از مردم تند و تیز است
 تیرغز اشک جانوران
 تیرغز کتابه از طلوع اذنا است
 تیر کاروا سر است
 تیمار خدمت و تحواری و فکر و اندیشه و بابت و گرفتاری
 تین این است
 تین بر رستند و است
 تیل کنکو

باب حیر الحید

جالبسا نام شهر است در جانب غربی کوه بند شهر است که در عالم مثال و منزل
 جالبسا نام شهر در جنوب کوه بند شهر است که در عالم مثال و منزل
 جالبوس فرزند
 جادو معروف است
 جاف زهر که به معنی شوهر فنان است
 جامه زن فا حشو و اگر بند
 جالوتی لشکر که و اگر بند که در رسالت و جماع هر چه باشد
 جالوت کاذب بود که در عهد طالوت کشته شد
 جالوت نام حکمت
 جام ایندیو جام انجوری و نام و لا بقی است
 جاماسب نام جامه است

حیر

باب الحاء

حاجب یار کتابه از جیب پیل است
 حجاز نام ولا بقا ست از عربستان و نام هفت است از موسیقی
 حجاب هم کتاب قرآن را گویند
 حیران نوی از سوسه پیل است که در افغانا پیرت گویند و کوشش قاتل است
 حریف کلو کبر کتابه از روزگار است
 حزمیران نام شاه فهم است از زمینان
 حصار پره کتابه از آسمان است
 حصار مغلر یعنی حصار فروزه است
 حقوی مرغ شب آویز را گویند
 حلالی نام نوعی از پنبه از حجاز است
 حسنا معروف است گویند که کت پای لعل ایله دارند و این که در اندر ایچیه
 حشامیوت و سیه را گویند که زنان برابر و کشند
 حوصله بعلم چینه بان مرغ را گویند و کتابه از آداب مختار است
 حوض نام کتابه از برج حوض است
 حیر نامرد و پشت پای و خشت را گویند
 حیات نام کتابه از دهان معشوق است
 خاقون پله و کد نافه
 خاقون جهان کتابه از خورشید است
 خاقون مرغ کتابه از شراب است
 خاج یعنی چلیپا باشد که صلیب نصاری است

از کتب

خارا

باب الحاء

خارا سند صفت را گویند
 خاکدان غریب کتابه از دنیا است
 خاکسار سرهما درویش و افشاده
 خاک معین و طاهر قلوب کتابه از کره زمین است
 خجند نام شهری است از ماوراء النهر
 خجیر خوب و زیبا را گویند
 خدایگان پادشاه بزرگ و اعظم باشد
 خاصه قلم و قوره و قلدربک
 خامیازه رهن دره را گویند
 خانه نام کتابه از دنیا است
 خانگاه معبد درویشانست و معریش خانقاه است
 خانه نام کتابه از آفتاب است
 خانه نام کتابه از آفرینش است
 خانه نام کتابه از دنیا است باعتبار شش وجهه
 خانه نام کتابه از چین آورند
 خای چینه را گویند که بر دندان نرم سازند
 خارجه و جالاک را در هشتبار را گویند
 خبکال یعنی نشانه تیر و فک است
 خبکوک یعنی حکم و استوار است
 خجیر یعنی بخید و ساقان کار است

باب الدال

دبدید بمعنی شوکت و عظمت و از دهل و غار را گویند
 دبستانی طفل مکتبخانه را گویند
 دیوس کرانه است و نام و نام قلعه است
 دیوسه خانه زیر کشتی را گویند
 دیویند و میشد را گویند
 دیوستان بمعنی دیوان است
 دیوینک کنایه از کج عطا و داد است
 دیو نام دیو است
 دح بمعنی دهن و بگویند و فوج و صف را گویند و محض دح است
 دختراقتا کنایه از شراب است
 دخترم کنایه از دختر است که شتر است
 دخترونه کنایه از استیلاست
 دده کنایه از کینه و زندان بر زن کند
 دس بعین باب گویند و در بدن و باره کردن و معنی دهن و دهن که بختی است
 دنا بمعنی سر است و امر به داخل شدن هم هست
 دناسه دیوث و قلیبان را گویند
 دنایه بمعنی کنایه از غارت کردن است
 دنانک نام درد یابی است
 دنایش بمعنی ناپیتر و اثر کردن باشد
 دنایند افراشته کننده باشد
 دنایندش بر بدن کنایه از بدن شتر است و در پاله باور و مشاجره است و جام شراب
 دناینداختن کنایه از مشقت کشیدن باشد

رج
دختر الدال

دختر الدال

دولایست

باب الدال

در باشت بمعنی ضرر و اشت
 در بند نام قلعه و شهر است
 در سراج خط را که در کاغذ منقش شده باشد و بقم اول قلم است که زنا جوهر است
 در کشتی دن کنایه از محض خوب نقل کردن باشد
 درخش تابنده است و نام اشکده است در شهر و منبته
 درخواه بمعنی الهیاس
 درخور بمعنی لایق و سزاوار است
 درپوز بمعنی دو اندون کردن است
 درغال بمعنی امر و امان و سوره است
 درغاله و راه را که بنده از پیکره بگذرد
 درغم نامو ضعیف است که شتر را بخواب پیشور
 درغومو شنب کنایه از بزم سپیدن
 درافتن بمعنی گزاف و نایاب باشد
 درغولیا علم و دقت که مشوب بکار و احسن بود
 درگاه بیخ را گویند که بر نایابان بسته شود
 درهل بر وزن بلیل غله را گویند
 درنگ بمعنی ثبات و اقام است
 درنه قیغ و شمیر را گویند
 درود بر وزن سر و بمعنی صلوات است که از خدا صفت و از ملائکه استغفار
 درونه بمعنی درون است و آن گیاه است شبیه بعقرب و قوس و قزح و
 درویش بمعنی کد است
 دره بمعنی شکسته و کفادی میان دو کوه باشد
 دره شتا کنایه از کشتان که همان بزم باشد

در سراج خط را که در کاغذ منقش شده باشد و بقم اول قلم است که زنا جوهر است

در باشت بمعنی ضرر و اشت
در بند نام قلعه و شهر است
در سراج خط را که در کاغذ منقش شده باشد و بقم اول قلم است که زنا جوهر است
در کشتی دن کنایه از محض خوب نقل کردن باشد
درخش تابنده است و نام اشکده است در شهر و منبته
درخواه بمعنی الهیاس
درخور بمعنی لایق و سزاوار است
درپوز بمعنی دو اندون کردن است
درغال بمعنی امر و امان و سوره است
درغاله و راه را که بنده از پیکره بگذرد
درغم نامو ضعیف است که شتر را بخواب پیشور
درغومو شنب کنایه از بزم سپیدن
درافتن بمعنی گزاف و نایاب باشد
درغولیا علم و دقت که مشوب بکار و احسن بود
درگاه بیخ را گویند که بر نایابان بسته شود
درهل بر وزن بلیل غله را گویند
درنگ بمعنی ثبات و اقام است
درنه قیغ و شمیر را گویند
درود بر وزن سر و بمعنی صلوات است که از خدا صفت و از ملائکه استغفار
درونه بمعنی درون است و آن گیاه است شبیه بعقرب و قوس و قزح و
درویش بمعنی کد است
دره بمعنی شکسته و کفادی میان دو کوه باشد
دره شتا کنایه از کشتان که همان بزم باشد

باب الراء

مرامشگر مطرب و خنیاگر که سازنده و نوازنده باشد
 مرابین یعنی شلووار است
 راوش کرکب مشهور را گویند
 مراب بر وزن صاحب زاهد و گوشه نشین ترسیان را گویند
 زاده بر وزن کتابه از صورت معقولیت داشتن حرف کس است
 راه خامه بر وزن صو نیست از تصنیفات نکبیا که این صورت را چنانکه در کتابها
 رای سلاطین هند را گویند
 سربا یعنی در زبان بابا
 سرباب سوار که مینوازند
 سربون عیب التحلیات
 سربزه کنکریا گویند
 سربودگی است که خوردن آن چهره را مست کند
 سرنک گیاه است که چون کوسفتند بخورد شراب مانند خون برآید
 سرجاف اولاد نغاره
 سرج رخا وجهه که سر را بر خنیا خد گویند
 سرحام بر وزن غلام زنی از سن است که سرخ و سفید و سخت است
 سرحمت استبا سفره بار بند و سامان یعنی خصل و اندوه
 سرحش اسب دسم و رنگ میان سیاه و بور یعنی قوس و قزح و مبارک و خوشه که
 سرحشان یعنی روشن
 سرحیدن یعنی نفس کشیدن باشد سبب کشیدن باور کردن
 سرحه یعنی بهلولان و دلاور و دروغی باشد بدیع مرد و دروغ
 سرحه یعنی صف و دست و دروغی باشد بد فال کلمه کفر است
 سرح دخت انکس است

در معنی بابا

کرم

باب الراء

سرحه بوخیر رخت را گویند
 سرحه حلقه که بر استخوان و دست کشند و قفل در آن نمایند و دروغ
 سرحین محکم و استوار است و یعنی رسیده و چهره نیکه و زینت کردن
 رست یعنی رستن است و یعنی اول یعنی روپیدن
 سرحا غیر قیامت است
 سرحا لک بر وزن افلاک شاخ نازده رست است
 سرحشی بر وزن سینه یعنی از حد و طرف و غیره که در لغت و معانی و غالب باشد
 سرحس یعنی بهره و قسمت
 سرحه و سرحه خفتن و مقرب
 سرحش نام فرشته است
 سرحاشه قطره ای که چکان از است
 سرحش حد است و یعنی عجز و تکبر و تقیم اول و عقب است
 سرحان کتابه از پناه و پنهان نه برزک باشد
 سرحوان نام که هیبت در مغرب
 سرحیدا دانسته است و در میان کندی که ان و ابتر از ی قهر گویند
 سرحان شفا عت کنند
 سرحوشه یعنی صخره و طرافت
 سرحنه پرورین را گویند که بهر زنی را شریک خواهند
 سرحان صفا پای ستوران
 سرحیه اول کتابه از عرش و کتابه از حرف المفا باشد
 سرحاب بر وزن نقاب پنهان باشد هشت بهلول و دانه یعنی سبب سحر و جادو
 سرحابی بر وزن حسابی پنهان و نه لیک و طبعه
 رکبدن یعنی خود بخود سخن گفتن از روی غضب
 رکباز کربان کتابه از گاه است

در معنی بابا

است

باب الزا

زنبیب هر دو خشکیده و عریان مو بر رخسار نشک را گویند
 زغال عکسوت را گویند
 زطاره پرویز شاره شاخ درخت را گویند
 زرای بر خیز زدا بنده و پاکیزه کننده
 زوفا یعنی ارا در کین و پاک ساختن باشد چنانکه دل را از غم و اندوه
 زو معدو زاست
 زو لنگه زهین ریکناک و سفید باشد
 زو زانین زنی بار بار است که بر دهانه نصب کند و حلقه بر اندازند
 زو زشتا کل معروف بخیر است
 زو زبان پیرا خورده را گویند
 زو جگر طایفه طالع است ملبوس بچغیر نای که چون و زیر شد حکم کرد و طالع
 زو سنا نشانه طلای دست افشا است که خور پر و زناشت و مانند موم نرم باشد
 زو کوش کنا پر از مردم منافق و نبدی است و هر صوم که میخاست
 زو قه زوفا نص تمام عیار است
 زو نلک نام درختی است که می کشان قریب بچهل شبانه روز ماند
 زو نبوت و زنجیر همان معدو زاست
 زو جلمه ایست که از آهن است و در جنگ پوشند
 زو ربر برادر کف ناباست و کبابی است زو که جامه بران رنگ کنند
 زو زیند و زین شمع کنا به از آن ناباست
 زو ربه بمعنی وقار نگاه داشتن نفس است که از حرکات پتخ
 زو بون بنو خرم را گویند
 زو نغن بریدن چون غلبه اوج است که شش ماه مر و شش ماه ماد است

دفع

باب الزا

زفت بریدن رفت بمعنی درشت و کنده و فر به وسط رسفت و صفت و بمعنی
 چو طلا مال و طعم تر و مزه تین و تقیم اول خیل و مساند لیم و ترش روی و ستر
 زغوی و زغف مالتند تا زو هیلد
 زغیر بر وزن سفرم همان را گویند
 زکال بمعنی زحال است
 زلال بر وزن جوال که است که در دنیا برت بهر سیر و ایا ایا را از خواستند و در
 زلفه کوچکه تنگ و نادر پناست
 زلیبا بر وزن کاپیسا نام حلو انیست
 زلیف بر وزن حرف بمعنی نرم و پیوسته است
 زلیب بر وزن خلیل و از کول را گویند
 زلم نام رودخانه و بمعنی سرها که در مقابل که است و پخته و نرم را گویند چنانچه
 زماروغ رستنه است مثل جگر که از زهین نمناک و دیوارها خام بر باد
 زمام بمعنی مهارت است
 زمان بر وزن جفا بمعنی قوت و درختی و مقدار حرکت فلک اعظم است
 زنج بلور زنج است و بعضی شبیه جواهر می خوانند
 زنجت طهری را که مانند طعم هلیله و ملازوست و درشت و ناهموار را گویند
 زوودن بمعنی نقش نمودن و نکا زاست
 زو صحر جلاط است
 زو زار هر خسته را گویند و مخصوص رشت ایست که بر رشتا را خود دارند
 زو زبعل است که شمع و ناه خود را با د کند و کبر و کبر است آن را صلا از
 زن بزک کتابه از قرصان است
 زنج بمعنی فرج و کبر است
 زنجیل زن فاحشه را گویند
 زنجیر معروف است و بعضی سلسله گویند
 زو زکات بمعنی بر این اند که زندگنا بهجا با د است و از زندگنا بهجا است که در دشت
 زند نام کتابی است که از اهریم و دشت دعوی کرده از اساطیر برای

زندان سنگه شهر زراکن بند کنا به از ظلمات هم هست
 زوید صربه مردم کیدان است
 زورن کشته کوجک است
 زوین ریزر کنا به از اذنا با است
 زوینت ماین کنا به از اذنا یکشبه است
 زوین کلاه قلندران
 زوینکل بر وزن قلند مردم حقیر را گویند و کثریت را گویند
 زوین کلمه است که در وقت شستین کنند همچو افروز زانیدن آدمی و جمل آن
 زهانه هفتین به دو پی
 زه سید نعی از گردن بند باشد
 زهمن نام قضا است که در آن کجی نمانند
 زبی بمان و بوسه زنند باش و بجه سوی و طرف
 زبیب بجه زینت و آرایش است
 زبیا بجه نیکو و خوبی است
 زبج او ضاح است و میخان احوال و حرکات اندک را از این معلوم کنند
 زبر نهضت بالا و برشید و بیهوش نام کباب و بجه کنان هم اند است
 زبر نون درختی است مثل سجد و شمر و صبر ندارد
 زبشار خندان دود را که در نیم و شعور باشد
 زبغال قدح و یا که برود شراب را گویند
 زبیز کا و خاوه کنا به از ریش است
 زبهار کنا به از پناه جستن و امان خراستن است
 زبور بر وزن دیگر زینت را از ایش است
 زباز کنا به از بختان هر چه و بیز و هفتان است که کلاه است و دارد که در دوا
 زباله بر وزن لاله بگرد و اگر بند و ششم نایز کشته اند و لادن نیست و است
 زباد خلاصه هر چه برینا که بند و این کلمه قلوب سبنا است

دور

ژور خاریت است
 ژولید ورم شده و بریشا را گویند
 ژیان بجه خشک و قهر الوه چه انشا و چه جهودان باشد
 ساج و فرا را گویند و بجه شیره و بجه شمشیر است
 سات بر وزن سات و خوایدن باشد
 ساتکن پیا له و قدح شراب را گویند
 ساج و نرسیت و نرسیت و اهنه که بر آن نان پزند و بر لبش کلاه اندازند
 ساد معر است که در بر بر شش و ریش را باشد و آدم نادان
 ساد دل بجه نادان و بی عقلست
 سار بر وزن چار بجه سر باشد که بر لب را گویند و بجه نگوشتار غلبه خوش را از
 سار کنا به از و بجه انو له که چون کوه سار و بجه شیره و بجه دوسار
 سار کنا به از صاحب و خداوند هم آمده است همچو سار یعنی صاحب شرم
 سارا بجه زبده و ضالعه و ترکیب آن نیز از بجه و شک و زوین نظر نماند و بجه
 سار و شک سارا و ساره نام زن ابرهیم پیغمبر است که از انسا و ساری خوانند
 سارنک همانج سبک است که از ساره و ساری خوانند و نام نواپی است
 سار د همان سار و ج است که از اهل سارند و بجه تر و ج و سار
 سار چنک و خود و برید را گویند و ساران سفر و استعداد و سارنک کارها و در
 سار و سار کاری و سلاح دارد است چنک و صاف و مجمار و کرجیل است و مثل
 ساروس بجه مردم چرب زبان و فریفته و شیدا را گویند
 ساران ناخفته است و بجه تر بلب و استیاد را از این بر و سارنک چرب زان
 سارها و نظام و رواج و نشان و اندازه و اناام و سکون و فرا است
 ساریر ناچانه است که در آن جامه لطیف باندند و ساری نام نخه است که در دنا
 موی بجه نبینا علیه السلام که سار سارنکوی بجه ساخت

ساج

باب السبعين

سقطنا عن امرار بعد اكونيد محقق است از اسطقات
 ستر کلاه است که از او شن گویند
 سغد بر وزن جعد بن شنبه گویند که بازان در افعی شود و نام شهر است از ما
 سفاک ساق نکوش کند است
 سفینه سوزاخ کرده است
 سقراط نام حکیم است
 سقوط کلاه است که بران حاصل میشود و بعضی گویند نام جزیره است
 سقنقور جانوری شبیه لیس است که در آب و خشک زندگی تواند کرد و بعضی از طایفه کفتار
 سگال بر وزن نهال بعضی دیگر از بدشته باشد و بعضی در آمده
 سگالش نهمان بعضی سگال است
 سگاله بر وزن نهال فصلی است که گویند
 سگالین همان بعضی سگالش است
 سگک زبان ناهوار و اسی که راه ندانسته باشد نام دشت ناخ بر اثران بسبب آن است
 سگج بعضی را گویند که بوی دهان داشته باشد
 سگجید بعضی سرفه کردن
 سگندن بر وزن نکند بعضی جاع کردن است
 سگوهیخ خاکی است که گویند
 سگه بعضی طرز و روش و قاعده و قانون و هر یک و ناموس است و در غریب گفته می شود
 سگینه جفته انداختن است و است
 سگری نام کوهی است که در دناستان و مردم آنجا از انام اجیر اند
 سکل و سکت آنچه است که خصم او را چندین مرتبه بخوانند
 سلجون پلور کلان سلجونیان را گویند که پادشاه بود
 سلجوش سبانه مستعد تال و جلال باشد و در غریب مقدمه الجیش و بزرگ شرافت است
 سلم نام پسر بیرون است و بکر است که گویند که چندی از یمن و یمن و یمن و یمن
 و دوم و یمن و یمن و یمن است و بعضی کردن نهادن است و اخاص کردن و یمن اول و شد
 سلیمان نام یکی است و هو است
 ثانی بران را گویند

سلامت

باب السبعين

سلامت لغت هند است که معنی او سال باشد
 سمانه کشته را گویند و بعضی سینه خوانند
 سمانه سبک است که سوزان است
 سمانه سخی است بلدرچین است
 سمن بر وزن کل سمر که را گویند و بعضی گویند که باشد چرخ و سبید
 سمناد بر وزن کلک از نام نباتی بود که درختی و خورق و راسخه بود که بران سمناد گویند
 سمنند بر وزن کند که باشد نایل بر روی مر اسب و بعضی بر یکا ندر
 سمنند نام جانوری و مرغی و کلاهی است که مرغ و جانور را نسبت میدهد که در
 سمنو حلو است که از شیر و شیر کند میزند
 سمور جانور است معروف
 سمیرح نام کاهیتی است که در ایران و فارس است و آب طح از آنجا آورند
 سمینه پارچه نازک را گویند
 سمنب سمنج را با ناز گویند
 سمنیات چیزها که بزرگ نموده شده باشد
 سمنک کشی کوچک را گویند
 سمنل کلاه است شبیه زلف خوان و خوشبوی که در حلقه بکارند
 سمنج جانور است معروف
 سمنر ناکادش و مرد یا صاحب جمال و جود و ماع را گویند
 سمناره بعضی خرافه
 سمنر نام مرغی است که در دناستان و چرخ که بسیار زنده است
 سمنر شیطانی که با زور و کرم است از شراب
 سمنام شدن کنایه از ماع شدن از کاد است
 سواد اعظم شهر بزرگ را گویند
 سود بعضی منفعت که قابل زیان است
 سوزابه نام زن که کاه و مر است
 سود بعضی جشن و شرم است و سمند سر خراش گویند
 سوزن سوزن است سوزا سوزا دهان بر است

سمناد بر وزن کلک از نام نباتی بود که درختی و خورق و راسخه بود که بران سمناد گویند

باب الفای

شون یعنی است که شامان بجهت مقاصد خود اندک و مکرم و جلوتند و بر پا کنند
 شش یعنی هر چنان باشد و ششبر و مانند دانه و انهم است
 ششاس یعنی فشردن
 شغور یعنی چمن را بکنند
 نکاسر یعنی ازوده
 غلت اسنان است
 فله یک نام و سلاقی است از و لایات استرا بااد
 بولاد همان بولاد است
 فیرد ز مطلق و شعور است
 فیروزه معروض است
 فیروزه کنایه از اسمان است
 فیلسوف دو ستار مکت و سیکه حکیم باشد و در مکت الیه کامل باشد و فیلسوف مکت است
 فان بره خفا یا پادشاهین یا نانا را میگویند و لغت معرله است
 فاد و انداز تیرانداز و کان انداز
 فاهمت بهلولای بود
 قائم بوسی باشد معنی که اکابر باشند
 فافرن اصل و رسم و قاعده و نام کنایه است و معروف نام ساز نیست
 فباد نام پدر از شیریان است
 فینان نام و شتی است از ترکستان
 فیرد چکر یعنی کنایه از اسمان و فاهمت
 فرج در کنایه از فاهمت
 فرجهایر کنایه از ماه است
 فرن یعنی مشتاسالت و ازده نایکد ریست که بر پا چهل و بعضی سی سال
 فروزه یعنی کلوه است
 قران یعنی جای گمان است و بهر باره است هزار دل شده قران هزار کیش
 قطران نام شهریت که شیت بنا کرد و در شک و شبهه کیش و دوالی قران

شش

فلاش مردم

باب الفای

قلند عبارت از آن است که از نفوس و اشکال عادی و اقال به عادی بجز و با صفا باشد
 و منبر روح شسته کرده و از قنوات رسمی خلاص باشد و بی از همه بریده و طالب
 جمال و جلال حق باشد و اگر نه بگویند میل داشته باشد از اهل شری و راست نرفته
 قند مکرو کتاب از لطایف معشوق است
 قهرمان کاریز را گویند
 قسنان و لایق است در قسنان و مطلق که هسان را گویند
 قهقهه خنده بسیار بلند را گویند
 قیروان اطراف مجموع عالم و مغرب و کاف مشرق را نیز گویند و معنی کاروان نیز آمده است
 کلانان نام شهری است مشهور باین نام و از آنکه بختند در بیام و کاف نازی با بر نای
 کابوک یعنی اشیان مرغان است
 کابین مرغان است
 کاج یعنی است که بر پا سول گویند و معنی کاش هم آمده و درخت صنوبر را گویند
 کاخ یعنی کوشک و قصر و عمارت است
 کازاب شالیخوردن با فراط است
 کارنگ یعنی خطب و خطب و جرب زبان
 کارزون نام شهریت
 کاست یعنی دروغ باشد که بر این کذب گویند و معنی کاهید و کم شد
 کاستیاه یعنی سیاه گانه است
 کاسلیس پیخور و شکم خوار را گویند
 کاشانه خانه کوچک
 کاشیکه کلمه بیتا است که از و باشد و معنی تاسف و افسوس هم آمده است
 کاشمر نام شهریت در ترکستان و پیخور و با و گوشت سوری در آن فاشانه فصره
 کاندز کاندی که در آن مصلطه در پیور باشند یکسده و کاندز را کاندز و کاندز و کاندز
 کاندز نام شک و سرد و چشم و در میان ماه و هر چه زشت را گویند
 کاکا غلام قدیمی که در خانه باشد
 کاکس یعنی خاکریز است
 کالای یعنی دشت و اسباب صنایع
 کالید نام قالی است

کاف

کاف

کاف

کراں سنکبر است
کرای بمعنی میل و خواستن و قصد و هتک و سنگین و جمل را گویند
کرا بد بمعنی قصد و هتک کند و میل و رغبت نماید و بمعنی افغانند
کرا د مبارز و شجاع و دلیر را گویند
کروه بمعنی کلان است
کروین ایمان او زمین است
کریه بمعنی فاست که بعضی بنقله گویند بمعنی مشکل هم هست چنانکه کوه
کزار بر وزن چهار شجر چغام و فضا در آن بنام نام نواز گویند و بمعنی اکره
کزان بمعنی پیچیده و هرزه و بسیار است
کزایش بمعنی در خور و لا یقوت است
کزیره چاه
کزین اغراب کرده است
کزین پهن کردن و فرو چیدن و نواز کردن
کستهم نام
کشتاب یاوشا فی بود معروف
کلا له بر وزن هاء بمعنی پراهن و بمعنی زلف
کلانک اوامر کشیدن شاطران و قلندران
کلزار معروف است
کاکوت بمعنی سرخ رنگ و نام اسب شیرین و بمعنی کار خمار
کلس نخی از آتش است
کیند قیودا گویند با دالیه نقطه
کینخ و نام کینخ فارسی است
کینخ شاد آورد نام کینخ هفت است از جمله هشت کینخ خسرو بریز است
کینخ شایگان همان کینخ با دالیه است که کینخ دوم خسرو باشد و چون شایگان
معنی لا یقوت و سوار است بسیار شایگان و این کینخ بغایت بزرگ بود و جواهر
بسیار داشت باین نام موسوم شد

شکاف خرد

کخ خر و س نام کینخ اول است
کخ خرانه دارا را گویند
کخ خر دلیر و شجاع و سپه سالار
کخ پر کا نلی جادوگر و ساحر پری بود و در کابل
ککت تابکنده و رودخانه بزرگ و جزیر و هر چه بنقله و کوه نام کوهی و ناحیه
سودا و نام شهری در شرق خط است که شب و روز در آنجا یکسان است و
هزاریش در نهایت اعتدال است و پیوسته در آنجا بهار و کنت در آنجا است
و شکو و خوب و نام شهر تا شکنت و نام شیلر پیشینان و بعضی آنکم گویند
ککت ز هفت نام بدین المقدس است
کوارش بر وزن کذا شش کبی باشد که جهت غذا سازند و در
کوارش نام پادشاه چین
کول بر وزن غول باده و نادان و بمعنی مکر و فریب و بمعنی جفا دانان پزیده
کواکین بمعنی رکانک
کوهس مردار است که بعضی بزرگ گویند و بمعنی اصل و نزار و بمعنی دان هم آمده
کوهراکین جواهر نشان
کوهتر از اشل چشم است
کوه خای کتاب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است
کوی کران جانا نریست که او را جعل و خفا گویند
کوه خفاگاه است که تخت پادشاهان باشد و بمعنی جای مقام و اسم و مکان و کوه
و جز او متزل که و بمعنی زود هم آمده است همچو صبح که
کوه پنهان است که از نابینا باشد و بکمال آن بمعنی بودن باشد و و تیکه در
کوه و بنا و رو نگار باشد
کوه پنهان بمعنی پنهان و مخفی است
کوه نام پسر کرد و است کیهان دنیا و رو نگار است

کتاب

باب اول

لا یجوز کفران لافست در این حرف لا محذور است
 لایه یعنی سخن و اظهار اخلاص اینها و جبر زبانی و مجز و غیر است
 لایح سلف داده را گویند و برهنه و عریان را گویند
 لایحه معرفت است
 لاد مخفی و دشت و آن فرعی از شمول است و کل مشکوف را با دانی و
 لادش فرعی از شمول است و آن مانند دو شایه است اما غرض عسل گویند و در این
 در کسان حاصل میشود با این طریق که کلاه که از آن زبان سر و بدن بدان اخف
 است و زبان کلاه را دوست میدارند بهنگام چیرا دیشی را نوده می شود بعد از
 آن چله می سازند آن غرض است
 لایح هر دو طرف و از آن داد و باز می گیرند
 لایح خردگر را گویند هرگاه پنهان باشد و عسل حل کنند هر وقت که بخورند
 لایح فضول و عیادت کشاده و خود را می گویند که این است شود و اگر بخورند
 لایح معرفت و آن شنبی است که بر شاخهای دشت کنار کوه است این میشود
 نشیند و میخورد و آنرا بگویند و نیز از آن رنگ سرخ حاصل شود بر دست میزنند
 لایح لایم و بنده و خدشکار و هر که و کلاهی است که از جانب که او رود و
 آن ملک بواسطه است و معنی در شنبه آمده است چنانکه لایم را بر بدن در شنبه
 لایح معرفت است و هر که را گویند که خورد باشد و لایم را غدا که آن را لایم
 لایح یعنی اشیاء و خانه زنبور
 لایح بر وزن مائی یعنی بجنای و بیغشایی
 لای هر که و ناله کشنده و نوعی از باطنی که از چاه او رود و کل بر و میا و نا
 کاغذ و جامه و پشم و همچو لای و دلالی
 لایان کند
 لایب یعنی مال اموال و لب بر لب مشوقه نهادن است
 لایب غزاهم خوان و اضو نکر و بکر از عشق را گویند که بر سر بچند
 کپ لب او را را بخوردن است

نم

باب اول

در این حرف لا محذور است

در این حرف لا محذور است

لته گفته و یاره
 لبح معروف است
 لبح پیرد قار و با نداشت
 لبح معروف است
 لحنه یعنی یاره باشد
 لحنه بر وزن ششیدن یعنی لغزیدن است
 لحنه ترکیبی باشد که بجهت تعویذ و دفع تریب هند و کوبن که از غیر محو و فرای
 لرد بر وزن فرد میدان اسب وانی است
 لوز بر وزن و ز بر یعنی هوشمند و عاقل و بزرگ و پیر کار باشد
 لعل لعل سان کتایه از شراب یا نگویری
 لعل لعل یعنی عسل
 لعل لعل دبه کتایه از سر دمان دیده است
 لعل لعل از لب معشوق است
 لعل خوشاب لعل سیراب است و کتایه از لب معشوق است
 لعل شکر بار کتایه از لب معشوق است
 لعل لعل کتایه از شراب لعل نکر است
 لک یعنی عدد و چیزی که بصدف از و سپید است از برای عدد صدق و معنی
 لکور جمع از کور
 لیس هر چیزی که نرم و سست باشد و در غرض جمع کردن آمده است
 لندهر یعنی پیرافناپ چیلند یعنی پیرد هور یعنی دناست
 لنگی نام پیرد ناست که شهر پیرد نان مشوب باوست
 لون یعنی برهنه که در غرض عریانست و پیرد سر و نا همی در دشت را گویند
 لوش یعنی شملق و فروتن و جبر زبان
 لوز یعنی از شراب است
 لول نجبه و فاحشه را گویند

باب الحیم

لؤلؤ صورتی است که بجهت ترسانیدن اطفال سازند
 لولی سرود گوی و نازک و لطیف وزن فاحشه را گویند
 لوند یعنی نبل و بیحکامه وزن بدکاره و کینه کنه شرم فتنه زن را زندا
 لیلوفر کلمه است معروف در کتاب الحیم
 ماه پرین مخفف ماه پرین است که جد و ارام است
 ماهیون ناخوشی آن پر نار و غیره است
 ماهیج برشته است
 ماهیجوبه کلمه است که دفع سحوم چالون را کند و شبیه برادر است
 ماهی عیش و عشرت است
 ماهی فوجی از سر غایت است و فوجی از کبوتر
 ماهیک سرخ خانه کی
 ماهیون ناخوشی است که در ماهی و سودا و خیال خام باشد
 ماهی یعنی خانه باشد استیلا خانه را نیز گویند
 ماهی نام خدا و شبیه و نقل و معنی همانا و کوئی و پنداری
 ماهی نقاش بود که در غای بیخبری کرد
 ماهی ماهی گویند که در دهان باشد و کتاب از شاهداست
 ماهی روزه کتاب از معشوق و بهار و صبح است
 ماهی نصب پیش کتاب از معشوق کتاب پوش است چه قصه جام کتاب را گویند
 ماهی سوز یعنی ماه سیام است که ماه معنی باشد که از این سوز و سوزش برودند
 ماهی مخفی همان ماه سوز است و مخفی نام شهری است در ترکستان و حکیم ابن علی
 ماهی زدن همان ماهی سقنقر است که در میان رید پلا میگویند
 ماهی اشاره بجناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است
 ماهی مناره یعنی افنا به است و طریقی را که از چرم دو زنند
 ماهی متوال یعنی پنجهان که در برابر اشکار است و معنی سرکشند و در این هم است
 مثلثه اشک کتاب از برج حمل است و برج اسد و برج قوس است

مثلثه

باب الام الحیم

مثاله خاک اشاره به برج ثور و سنبله و جدی است
 مثاله کتابی که از برج سرطان و عقرب و حوت است
 بحر الش دانت عربی
 بحوس نایبک زودشت عربی
 بحر زان فلک کتابی از سبعة سنبله است که قرططار در دهه و هشت و شری
 خور شمس کتاب از گوشت و باد بخان و از لیس سازند
 بحر بحر معنی است و آن الهی که پاشنه کفش زنند بر پشت و اسب سازند
 مدار برنگ قرمز و در وزن عربی است
 مذاب یعنی کز است است عربی
 مدحان معنی است عربی
 مدح پورده کتاب از لقب معشوق است
 مدح اب نالاب و اسخ را گویند
 مدحان حاکم و صبر حد و مالک زمین
 مدح اب نام رودخانه است
 مدح اب کتاب از معنی است
 مدح صخر عندلیب و در و س را نیز گویند
 مدح سلیما اهد است
 مدح طرب کتاب از لیلی است
 مدح سغول یعنی سغول است که در کتاب و کاکل و لیل و در و شاد است
 مدح سزیدن یعنی یکدشت
 مدح سزیدن معروف است
 مدح سزیدن عجم و اندوه و محنت را گویند
 مدح سزیدن کتاب از خورشید جهان از است
 مدح سزیدن کتاب از افنا هوی خطاست
 مدح سزیدن کتاب از مردمان خوش خلق و خوشی باشد
 مدح سزیدن کتاب از حرم سرای پادشاهان و خلوتخانه نیز و خرویا

گویند

باب الحیر

مصر	شهرت واضح
معون	نعمه
خج المش پرست	شیخ بود از عرب در نهایت همت
مخاک	کمال
مغان	افغانستان
مقرش بنای	بلند مدور یعنی دنگ در لغت عربی است
مخلان	درخت است خار دارد
مکران	نام شهر است مشهور در ایران
مل	یعنی شراب انکو ریت
ملح کل	شیخ است که شکر طایر روی سوادهن چسبانند و ذرات
ملهم	همان
مهاس	یعنی مالیده شده و سباییدن باشد عربی
مجنون	ان نر یا مانده است نر که تعبیه کنند و سنگ و طاق و افش کنند بطریق
مند	یعنی صاحب و خداوند باشد که در هر کجا نوبسند و قیمت و طایفه است
مشتی	انشاء کنند عربیست
مشتی ملک عطار است	
مکارس	ناشهر است که در اینجا قوی و هیکل همید
منوچهر	تاکیر ابرج است
مؤید	دانشمند عالم و حکیم و صاحب دانش است و دانشمندان را
سوزان	چشمه که شمر شده و را گویند و چشم خواب را زده
موکب	یعنی لشکر و سپاه باشد عربیست
مؤل	معنون زرا گویند
موصی	معروف است
مربان	یعنی کربان و فوج کنان
مهینر	یعنی مهین است که زکفر باشد

باب القوم

مهر	یعنی مهمانست و کردی را گویند
میربان	مها نکننده
میلک	ملخ را گویند
میلاد	نام یهودانی که کرکین پس از یهود
مینوا	بهشت را گویند
منا	یعنی محل و مکانی که وقت کعبه در آن نایب و نایبها گویند
ناب	نایک و طاف و بیامیزش را گویند
ناچار	لا بد را گویند
ناخذنا	یعنی خداوند ناکر که نایب از کشتی و جهاز است
ناز	معروف
ناب	مثل طرباک و غمناک یعنی الود و لغزشه
ناوردگاه	جاک جنگ است
نازل	نوعی از نر باشد
ناورین	نای باشد که در جنگ نوازند
نبرد	یعنی کوشش و جنگ
نبدید	یعنی نوبد است و در نر یا خرم را را گویند
سوخ	یعنی قیامت است و معنی و راج و روض هم آمده است
سوار	یعنی لاغر و ضعیف
سواد	یعنی اصل و نسب
سوترن	معروف است که کل است
سپهرین	همان مشکین است
سنا	در بر و را گویند و ایشان چینه از خلون باشند که یکپایه چیده اند یعنی
سناج	جامه اصره باشد شده یا غیر هر عربیست
سشپ	نقیض شرا است
سشید	یعنی سرود و خوانند که که شعر باشد عربیست

نصف النصف

نغاح یعنی از رویه
نغز خورج نیکو باشد و هر چیز بد را که بنده نیست و طایب را که بند
نغوله زلف خواب را که بند
نفت روغن است معروف
نقد روح کتاب از دینیت که چیز شل و اسلین هر چه بد
نقد معنی و معنی فزاید هر هست
نقد جان و نقد جان کتاب از جان و زرو و معنی است
نقد آرب زدن کتاب از محک کردن است
نکو بهیبت معنی سر زدن کردن است
نکار معنی بت و نقش و نگاره
نکارخانه خانه را که بند که معنای کرده باشند
نکران معنی منظر
نکرانین معنی نگاه کردن است
نکور معنی خرم شده
نکیسا چنگ خرو و بر و بر و او نیز مانند بارید بود
نماز معنی بندگی و عبادت و اطاعت و فرمان برداری است
نمکان کتاب از دهان معشوقان است
نمیدن معنی میل کردن
نوا بر وزن هوا هر چه را هست و نوا نالی است از موسیقی و جمیع سازها
نواختن معنی سازیدن و نوا نوازش نمودن و بهر دو سازیدن
نزان معنی طامان و جلدبان و معنی ازان و نالان و زاری کتاب است
نوبان هر چه نوداده را که بند و هر چیزی که به چشم خوش آمد بهر طریقه
نوبت نفاذ و اگر در اوقات شب نوزد نماند و چشمه بود که این که بند
نوبت بدین معنی طی کردن باشد

نوروز معروف
نوشابه نادر زین است
نوشاد نام شهر است حسن خین
نوشدارو ترابانی و یاد دهنده را که بند
نوشکیا محله را که بند
نوند اسب را که بند و بیک و شاطر نیز و نیز فهم را که بند
نوبد مرده و خبر خوش است و معنی و وعده کردن
نهاد محقق نامنا راست
نهان پیکان کتاب از ملائکه و جن و پری است
نبدیر کتاب از هفت کوی عقد و اس و زین است
نبروان کتاب از استخوان است
نعب معنی سر بهم دادن است و نیز نام موضعی است
نسب معنی جدا باشد و معنی قدر و عظمت نیز باشد
نباکان جمع نبا است بنام غلاف شمشیر است
نبریک معنی سحر و ساحری و طلسم است
نبرو معنی زور و قوت و توانائی معنی تقدیر هم هست
نبر خط نیزه راست
نیشان نام ماه هفتم است و نام دوم بهار
نیمبر الک تناسل است
نوشند کوش کشته و شستند
نوا معنی باز است چنانکه که بند و در غری و انگریز و معنی کشود
والجد لیلای را که بند و غری یا بنده
والخ کلمه است که در وقت شنیدن چیزی که طبع خوش آمد که بند
واق درختی است که ثمران درخت بصورتی است و سخن که بند

یشم سکه است معروف
 یغما نام شهری است از ترکشامسوی بخویان بمعنی ناخن و ناخن هم آمده
 یغناغ درترکی جمع مردم و لشکر را گویند
 یگدانه کسی که هرگز از کینه و کینه نداشتن باشد
 یگران اسب ایل را گویند و بعضی گویند که است به از دروینت
 یگدش اسب را گویند که پدرش از چینه و مادرش از چینه باشد
 یکتیا بر وزن میخا استاد و معلم باشد یل شجاع و دلور و بهادرند
 یلدا بر وزن فردا شیاد و رقصان که اول حدیث
 یله رها کرده را گویند بمعنی که هم هست که در مقابل راستست
 یوز نام فانیست شکاری که چک از پلنگ
 یوزان نام و لایه است که اکثر حکما از آن لایه بودند و سکندرا بنجاره را یکی
 یهودا نام بلدر و سفاست بیم نفیض و مخالف زهر باشد
 زقوم نام درخت است زکال بر وزن زقلا است
 صدای نام و لا بقی است از روم طیدن حرکت کردن و جیب است
 عنق و شمین کتابه از اندک و بسیار و نیک و بد و قوی و ضعیف را گویند و در
 نظادگی بمعنی بنشینده باشد و گاه است که لفظی که از گان فارسی و یای
 حقی باشد بصر لفظی که لاحق باشد افاده معنی مصدر میکند همچو زنگ
 و کرسنگ و لشنگ
 وثاق پریدن خانه و حجره است که بره زن در درون و لختی اند و بارگاه
 نوشیران داشت

تمت الکتاب المختار
 برهان قاطع در
 بوم چهار

شیر
 پنجم شهر محرم الحرام حسب الفریض

مسکن
 حجره
 ع ۳۱۰



